

انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) عدد (۷۰)

# رد گزافه‌گویی‌های معاندین

## جلد ۱

پاسخی به کتاب (سهم الأنصار) نوشته‌ی مدعی ناصر المهدی

نویسنده:

دکتر عبدالرزاق الدیروای

چاپ اول

۱۴۳۷ هـ. ق - ۲۰۱۶ م

اسفند ماه سال ۱۳۹۴ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارك سيد احمد الحسن عليه السلام

لطفاً از وب سایت ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.org>

<http://almahdyoon.co>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد وآل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليما

## مقدمه:

قبل از شروع مناقشه در مورد آنچه در این کتاب آمده باید مطلبی ذکر شود که نویسنده درصدد پاسخ به کتاب (خلاصه‌ای از دعوت سید احمد الحسن عليه السلام) بوده و ملاحظه می‌شود که نویسنده از تبیین مقصود حقیقی که هدف کتاب (خلاصه‌ای از دعوت سید احمد الحسن عليه السلام)، را در بر داشته، بسیار به دور است و کتابی که این نویسنده نوشته، با این کتاب از زمین تا آسمان با هم فاصله دارند و برای این که خواننده معنای روشنی دریافت کند، خلاصه‌ای از اندیشه‌ی اساسی کتاب (خلاصه‌ای از دعوت سید احمد الحسن عليه السلام)، را بیان خواهم کرد. این کتاب تلاش کرده، براهین و دلایلی را ارائه دهد که به تأیید اندیشه بازتاب شده، بپردازند. **اول:** این که صفت قائم یا مهدی که زمین را پر از عدل و قسط می‌کند به دو شخص اطلاق دارد و آن دو، امام مهدی محمد بن الحسن عليه السلام و فرزند ایشان، (احمد) مذکور در وصیت رسول الله صلوات الله و تسليما است.

**دوم:** درصدد ارشاد است که قائم فعلی (احمد) می‌باشد که با عصر فتنه‌ها و آشوب‌ها در ارتباط است، همان کسی که صیحه‌ی آسمانی به نام او ندا می‌دهد، همان کسی که در بین رکن و مقام ایستاده و احتجاج می‌کند و به معنای تام کلمه، او صاحب‌الامر است. لقب صاحب‌الامر هرچند به امام مهدی محمد بن الحسن عليه السلام اطلاق می‌یافته، اما فقط مخصوص ایشان نیست، بلکه تبیین این مطلب، مقصود و منظور کتاب (خلاصه‌ای از دعوت سید احمد الحسن عليه السلام)، بوده و امام مهدی محمد بن الحسن عليه السلام، امام و صاحب اصلی حرکت می‌باشد و احمد عليه السلام قدمی پس‌وپیش بر نمی‌دارد مگر به امر و فرمان حضرتش عليه السلام.

کتاب (خلاصه‌ای...)، ادله‌ی روایی بسیاری برای تأکید بر حقیقت این اندیشه، تقدیم کرده

و هر کس خواهان رد آنهاست باید با دلایل روایی و قابل تأکید برای مناقشه پیش قدم شود، نه این که به روایات و امور سست چنگ زند، همان طور که صاحب کتاب در حین مناقشه چنین کرده است.

در کتاب او نظری می کنیم:

در توضیح نخست می گوید: (از کجا چنین آوردی که امام فرزندی دارد که قبل از ظهورش برای ایشان زمینه سازی می کند و قائمش نامیدی؟ گویا تو لفظ مهدی و قائم را از هم جدا کرده و بر دو شخص قرار داده ای که یکی مهدی معصوم (علیه السلام) و دومی صاحب امر قائم، احمد الحسن (علیه السلام) است، در حالی که مهدی (علیه السلام)، قائم و صاحب امر بوده و یک شخص است نه دو شخص و این اشاره ها در مقابل توست:

ابی سعید خراسانی گوید: (به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مهدی و قائم یکی است؟ فرمود: آری. عرض کردم: چرا مهدی نامیده شد؟ فرمود: زیرا به امر مخفی راهنمایی و هدایت می کند و قائم نامیده شده؛ زیرا آنچه مُرده را زنده و قائم می سازد، او به امر بزرگی قیام می کند).

ابن فضال، از ریان بن صلت گوید: (از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که از ایشان در مورد قائم سؤال شد، حضرت فرمودند: نه جسمش دیده شود و نه نامش بُرده شود).

و هان تو نامت را می بری و شخصت دیده می شود. کدام انحراف و افترا بر معصوم (علیه السلام) است).

می گویم: اگر آنچه در کتاب (خلاصه...) آمده را به خوبی درک کرده بود، هرگز چنین مُهملاتی نمی گفت و ادله ی کتابش را با منابع کامل مورد مناقشه قرار می داد، کتاب (خلاصه...) دلایل روایی بسیاری بر وجود فرزند و ذریه برای امام مهدی (علیه السلام) تقدیم کرده و در همین ادله نیز ذکر کرده که قائم در مورد (احمد) فرزند امام مهدی (علیه السلام) به کار می رود. لذا بر صاحب کتاب ضروری و واجب است که بار دیگر به کتابی رجوع کند که اذعان داشته مورد مناقشه قرار داده تا جواب سؤالش را بیابد!

اما در خصوص دو روایتی که با آنها استدلال کرده می گویم:

مهدی یا قائم در روایت نخست که می گوید قائم و مهدی یکی است، این دو صفت را

محصور به امام مهدی (علیه السلام) نساخته بلکه اشاره کرده که این دو صفت در یک شخص جمع می‌شوند و اجتماعشان در شخص دیگر هم مانعی ندارد و دلیل این که مهدی تنها به شخص امام مهدی (علیه السلام) محصور بوده، اشتباه است، چه بسا روایات بسیاری داریم که لفظ مهدی در آن‌ها به شخص دیگری اطلاق یافته از جمله: روایات مهدیین و روایاتی که توصیف می‌کنند همه‌ی ائمه (علیهم السلام) مهدی هستند.<sup>(۱)</sup>

و در مورد روایت دوم، همین کفایت می‌کند که بگوییم: امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) به نامش نامیده شده و جسمش دیده شده است (به اخبار و لقاءهای متواتر مردم در تعبیر سید صدر (رحمتهم الله) بنگر)، بنابراین کسی که جسمش دیده نشود و نامش بُرده نشود، کیست؟!

مفضل گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (... علی أنه قصصنا ودلنا علیه ونسبناه وسمیناه وکنیناه وقلنا سمی جده رسول الله وکنیه لثلاثا یقول الناس ما عرفنا له اسماً ولا کنیه ولا نسباً، والله لیتحقق الإیضاح به وباسمه وکنیته علی ألسنتهم حتی لیسمیهم بعضهم لبعض، کل ذلك للزوم الحجة علیهم ثم یظهره الله كما وعد به جده)، (ما به او و امر او راهنمایی و دلالت کردیم و نسب و کنیه‌ی او را آشکار کردیم و گفتیم که نامش هم نام جدش رسول الله (صلی الله علیه و آله) و کنیه‌اش، کنیه‌ی جدش می‌باشد تا مردم نگویند نسب، کنیه و نام او را نشناختیم. به خدا سوگند امر او آن قدر آشکار می‌شود که نام، نسب و کنیه‌ی او زبان زد خاص و عام می‌شود؛ هر قوم با زبان خود او را می‌شناسد و نام او را برای یکدیگر ذکر می‌کنند و همه‌ی رویدادها به منزله‌ی اتمام و الزام حجت بر آنان می‌باشد، سپس خداوند امرش را همان گونه که به جدش وعده داده است، ظاهر می‌سازد).<sup>(۲)</sup>

می‌گوییم: شاید تو در این روایت تناقضی با روایتی که استدلال کردی، دیده‌ای؟ اما هیچ تناقضی نیست اگر درک کنی که مفهوم و مقصود دو روایت، (احمد) باشد.

احمد نامیده شده، اما با این وجود و طبق حکمت و اراده‌ی الهی، همواره پنهان و مخفی باقی ماند (شاید از باب حفاظت باشد و شاید امتحان مردم با آن).

---

۱. بلکه صفت قائم بر شخص غیر امام مهدی (علیه السلام) یعنی بر اجدادش ائمه (علیهم السلام) و مهدیین از ذریه‌ی حضرتش نیز اطلاق یافته است. مراجعه شود: بحار الأنوار: ج ۱۰ ص ۲۴۴، ج ۲۳ ص ۱۸۹، وسائل الشیعه الإسلامیة: ج ۳ ص ۵۲۴. غیبة النعمانی: ص ۲۸۳.

۲. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۳.

و فرموده‌ی حضرت (علیه السلام): (به خدا سوگند امر او آنقدر آشکار می‌شود که نام، نسب و کنیه‌ی او زبان زد خاص و عام می‌شود)، اشاره به زمان آینده دارد، همان‌طور که از فعل آن چنین برداشت می‌شود.

و در توضیح دوم می‌گوید: (و اگر به فرض، تسلیم آنچه می‌گویی شویم مبنی بر این که تو فرزند امام (علیه السلام) و وصی ایشان هستی، آیا این امر به معنای کشف راز غیبت حضرتش و شناساندن شخص ایشان و قواعد و انصار ایشان به دشمنان نیست؟ درحالی که آن‌ها به کُشتن حضرت و پایان دادن به دعوتش در همان آغاز، حرص می‌ورزند؛ لذا اگر دعوت، برای قیام به امرش، ظاهر و علنی شده، دیگر چه نیازی به فرستادن فرزندش برای شناساندن شخص مقدس خویش است؟ در صورتی که امر اصلی، ظاهر شدن حجت بالغ بوده است؛ بنابراین آیا ضرورتی برای مطرح شدن نایب که همان فرزندش بوده و به‌جای حضرت و با هدف اظهار معجزات و دلایل حقانیت دعوت می‌آید، وجود دارد؟! درحالی که حضرت از فرزندش حجت بالغ‌تری است؟

و در این مقام باید از تو سؤال کنم: آیا امام (علیه السلام) به همراه شخص و حقیقت خود ظاهر شده یا در پشت پرده‌ی غیبت می‌باشد و فرزندش را قبل از خود فرستاده است؟ اگر ظاهر است همان‌طور که ادعا می‌کنی، این امر با متون روایاتی که بر ظهورش دلالت دارند و از آشکار شدن دعوتش از جانب حجرالاسود در مکه مکرمه سخن می‌گویند، مخالف است؛ چراکه ظهور می‌کند درحالی که سفیانی دشمن سرسختش بوده و در طلب او بر می‌آید و تا عراق در تعقیب اوست. پس آن امامی که خدا به او اذن خروج داده کجاست تا مؤمنان به یاریش بشتابند؟ و اگر بگویی در غیبت شریف خویش پنهان و محجوب بوده و فرزندش را فرستاده است تا دعوتش را به مردم ابلاغ کند، پس فرزند مانند عامه‌ی مردم نیست که از نشان دادن امام و رسیدن به مکان و مسکنش عذر بیاورد، بلکه فرزندش از اهل خاصش بوده و راحت‌ترین راه برای دلالت بر حضرت و کشف شخص مقدسش می‌باشد این آشکار شدن، مخالف غیبت ایشان است. حتی باعث از بین بردن هدف و غرض ایشان می‌باشد).

می‌گویم:

**اول:** صاحب کتاب (خلاصه...)، مدعی نشده که فرزند امام مهدی (علیه السلام) و وصی ایشان



است، لذا خطاب قرار دادن ایشان با این الفاظ معنایی ندارد: (و اگر به فرض تسلیم آنچه می‌گویی، شویم مبنی بر این که تو فرزند امام (علیه السلام) و وصی ایشان هستی).

**دوم:** بر تو واجب است که تبیین کنی آیا سید احمد الحسن (علیه السلام)، به حقیقت فرستاده‌ای از جانب امام مهدی (علیه السلام) است؟ و این در هر حال اندیشه‌ی کتاب (خلاصه...) بوده که اذعان داری بدان پاسخ داده‌ای؛ لذا اگر بر تو آشکار شد، برای تو بیان خواهد شد که وجود و دعوتش جزئی از خط‌مشی امام مهدی (علیه السلام) در خصوص عملیات ظهور است؛ و امام مهدی به آنچه انجام می‌دهد، چیره و غالب است و صاحب فکری محکم و استوار می‌باشد؛ این‌گونه نیست؟! سعی کن که بر مبحث مشخص خودت تمرکز کنی و خلط نکنی، بلکه بر این مسئله تمرکز کن که آیا سید احمد الحسن (علیه السلام) واقعاً فرستاده‌ای از سوی امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) است و به‌طور جدی در مورد آن تحقیق کن.

و می‌گوید: (مورد دوم می‌گوید: (... این مسئله باعث انکار بیشتر مردم نسبت به قائم آل محمد و جنگ با ایشان می‌شود).

توضیح سوم: آری، قسمت اعظم و اغلب مردم در مقابل حضرت به مبارزه برمی‌خیزند؛ حال یا به سبب جهل و نادانی به دعوت و منهج مقدس یا به سبب شبهاتی که قبل از ایشان ظاهر شده و با مهدویت پوشیده می‌شود، همچون دعوت تو؛ و در حقیقت، این مبارزه با امام (علیه السلام) و انکار دعوت حقیقی‌اش می‌باشد؛ به این خاطر که این مسئله، نفی کردن حقانیت روشی است که اهل بیت آن را ترسیم نمودند و علمای شایسته بر اساس آن رفتار نمودند و شما نیز در این مورد، با ایشان مخالفت نمودی).

بنده عرض می‌کنم: صاحب این کتاب (سید احمد الحسن (علیه السلام))، صاحب دعوت نیست، بلکه صاحب آن امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) و فرزندش (احمد (علیه السلام)) می‌باشد. سبحان‌الله! چرا این‌گونه به کلام صاحب کتاب تعدی و تجاوز می‌کنی؟ آیا این یک خیانت علمی نیست؟! در هر حال همین کفایت می‌کند که به خواننده بگویم، عبارت (همان‌طور که دریافتیم) به وجود و داشتن دلیل بر صحت کلام قبل از آن، اشاره داشته و این دلیل، تمام ادله‌ی روایی است که مؤلف کتاب (خلاصه...) ذکر کرده و از خلال آن‌ها خروج متشیعه از نظام تشیع را آشکار ساخته است؛ و بر اساس تعبیر شیخ نعمانی (رحمته الله)، صاحب کتاب الغیبه، مانعی نیست که بحث را برای شفاف‌سازی خواننده، رتبه‌بندی کنیم که: (شیعه‌ی ما کمتر و اندک است).

در مقدمه این بحث، با این مسئله آغاز می‌کنم که به این مضمون است، که غالب و بیشتر مردم و افرادی که مدعی تشیع هستند، از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) بیرون رفتند و در برابر این مسئله با حقیقتی استدلال می‌کنم که شیعه بر اساس آن زندگی کردند؛ (با نقل) حدیثی از امام مهدی (علیه السلام) در نامه ای که به شیخ مفید فرستاده است. و در اینجا استدلال خود را با احادیث دیگری که از اهل بیت (علیهم السلام) آمده است، محکم می‌نمایم.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (إن حدیثکم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال، فمن أقر به فریدوه، ومن أنکره فذروه، إنه لا بد من أن تكون فتنة یسقط فیها کل بطانة وولیجة حتی یسقط فیها من یشق الشعرة بشعرین حتی لا یقی إلا نحن وشیعتنا)، (امر ما(اهل بیت) بر دل مردان سخت و گران می‌باشد پس سخن ما را به آرامی با آنها بگویند و هر کس طالب بود، کلام ما را بیشتر به او برسانید و هر کس انکار کرد، او را رها کنید، زیرا که بعد از این فتنه‌ای می‌باشد که در آن حتی کسانی که یک مو (در دین) را به دو نصف تقسیم می‌کنند، از دین ما خارج می‌شوند تا فقط ما و شیعیان (واقعی) باقی بمانند).<sup>(۱)</sup>

این حدیث بر وجود فتنه یا امتحانی قبل از قیام قائم (علیه السلام) اشاره می‌کند که نتیجه‌اش سبب سقوط بسیاری از مردم خواهد شد، حتی آن کس که مو را به دو نیم می‌شکافت (و این تعبیر کنایه از صاحب دقت و معرفت در امور جاری)؛ و در نهایت کسی جز اهل بیت (علیهم السلام) و شیعه‌ی ایشان باقی نمی‌ماند.

سؤال: امروزه تعداد شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) چقدر است؟ آیا میلیاردها شیعه بلکه فراتر از آن نیستند که ادعای موالات اهل بیت (علیهم السلام) را می‌کنند؟! اکنون این حدیث را بخوان:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (والله لتکسرن تکسر الزجاج، وإن الزجاج لیعود فیعود [کما کان]، والله لتکسرن تکسر الفخار، فإن الفخار لیتکسر فلا یعود کما کان، [و] والله لتغربلن [و] والله لتمیزن [و] والله لتمحصن حتی لا یقی منکم إلا الاقل، وصعر کفه)، (به خدا قسم همانند شیشه شکسته می‌شوید و شیشه پس از شکسته شدن اصلاح می‌شود و به حال خود برمی‌گردد به خدا قسم مانند کوزه شکسته می‌شوید و کوزه پس از شکسته شدن اصلاح‌پذیر نیست و به حال اول بر نمی‌گردد، به خدا قسم آن قدر غربال، تمحیص و تمیز می‌شوید و خوب

.....۱۱

و بد همگی شما از هم جدا شود و همگی امتحان شوید تا جز گروهی اندک از شما نماند، آنگاه دستش را به سمت جمعیت کشاند و بالا برد).<sup>(۱)</sup>

و حدیث روایت شده از امام رضا (علیه السلام): (والله لا یكون ماتمدون الیه اعینکم حتی تمحصوا و تمیزوا، و حتی لایقی منکم إلا الأندر فالأندر)، (بخدا قسم آنچه که چشم به راه آن دارید انجام نپذیرد تا آنکه پاک شوید و تمیز یابید و تا آنکه نماند از شما مگر کمتر و باز کمتر).<sup>(۲)</sup>

می‌گویم: بسیار واضح است که مقدار کم و اندک به میلیون و میلیارد و هزار هم اشاره نمی‌کند اگر خواهان دقت بیشتر هستید به این حدیث روایت شده از امام صادق (علیه السلام) توجه کنید که برخی اصحابش سؤال کردند: (جعلت فداک إني والله أحبک وأحب من یحبک، یا سیدی ما أكثر شیعتکم، فقال له: أذکرهم، فقال: کثیر، فقال: تحصیهم؟ فقال: هم أكثر من ذلك، فقال أبو عبد الله علیه السلام: أما لو کملت العد الموصوفة ثلاثمائة وبضعة عشر كان الذي تريدون... فقلت فكيف أصنع بهذه الشيعة المختلفة الذين يقولون إنهم يتشيعون؟ فقال: فيهم التمييز، وفيهم التمحيص، وفيهم التبديل، يأتي عليهم سنون تفنيهم، وسيف يقتلهم، واختلاف يبددهم)، (فدايت شوم، به خدا قسم! من، شما و هرکس که دوستدار شماست را دوست دارم. ای سرورم! چقدر شیعه‌ی شما زیاد است. امام (علیه السلام) فرمود: «آنان چه مقدارند؟» عرض کردم: «بسیار زیاد». امام (علیه السلام) فرمود: «می‌توانی آنان را بشماری؟» عرض کردم: «تعدادشان بیشتر از این‌هاست». امام (علیه السلام) فرمود: آگاه باش هرگاه آن عده‌ی وصف شده که سیصد و ده نفر و اندی هستند، شمارشان کامل شود، آنچه شما می‌خواهید، خواهد شد. عرض کردم: پس با این‌هایی که می‌گویند شیعه‌ی شما هستند چه کنم؟ فرمودند: در میان آنان تمیز و غربال و تمحيص و تبديل است. سال‌های پررنج و محنت بر آن‌ها می‌گذرد و تباهشان می‌کند و شمشیرها و اختلاف، آن‌ها را زایل می‌گرداند...».<sup>(۳)</sup>

از این حدیث چنین برداشت می‌شود، که اگر حلقه‌ی سیصد و سیزده نفر از شیعه کامل گردد، خروج قائم (علیه السلام) تحقق می‌یابد و اما باقی تعدادی که مدعی تشیع هستند بر اثر غربال و

۱. غيبة النعماني: ص ۲۱۵.

۲. غيبة النعماني: ص ۲۱۶.

۳. غيبة النعماني: ص ۲۱۱-۲۱۰.

تمحیص، ساقط خواهند شد.

و در حدیث دیگری ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند: **(قائم خروج نمی کند تا این که حلقه کامل گردد. عرض کردم: حلقه چه تعداد دارد؟ فرمودند: ده هزار).**<sup>(۱)</sup>

بنابراین لشکر قائم همان (۳۱۳ + ۱۰۰۰۰) هستند.

اگر بگوییم: اینان برگزیدگان شیعه هستند و نه همه شیعه.

می گویم: راوی در حدیث **(اگر تعداد موصوف کامل گردد... الخ)** از امام (علیه السلام) سؤال می کند: **(با این شیعهی مختلفی که می گویند متشیعه هستند چه کنم)**، بدین معناست که او از فرموده‌ی امام (علیه السلام) در مورد تعداد، دریافته است که همه شیعیان همان مقداری هستند که امام (علیه السلام) ذکر کردند و به همین دلیل در مورد جایگاه عده‌ی بسیاری که مدعی تشیع هستند، سؤال می کند و اگر به ادامه‌ی حدیث رجوع کنی، این مفهوم برای آشکارتر می شود.

راوی کلام خود را با اخباری از امام (علیه السلام) آغاز می کند مبنی بر این که شیعه بسیارند و تعدادشان غیر قابل شمارش بوده و امام (علیه السلام) در پاسخ فرمودند: **(تحصیهم)** در اینجا استفهام انکاری شده است، یعنی بعید می داند که تعداد شیعه بسیار باشد و این فرموده‌ی حضرت تأکید بر آن است **(اما اگر عدد و عده کامل گردد... الخ)**، از کلام امام (علیه السلام) چنین برداشت می شود که اگر این عدد (۳۱۳) در شیعه یافت شود، فرجشان تحقق می یابد و امام (علیه السلام) به او خبر می دهد که تعداد بسیاری از شیعیان در معرض آماج فتنه‌ها و غربال و تمحیص و تبدیل و... قرار خواهند گرفت و در نتیجه‌ی این امور، خالصی از ناخالصی جدا شده و از دایره‌ی تشیع خارج خواهند شد.

امام (علیه السلام) در این بیان خویش، راه و مسیر سخت شیعه را به تصویر می کشد و اگر مقصودشان اشاره به برگزیدگان شیعه می بود و این که از دیگران برتر هستند نه این که شیعه هستند و دیگران رها شده‌اند، تنها به مدح این برگزیدگان بدون بیان موقف نهایی دیگران بسنده می کرد؛ زیرا در بیان نهایی، نوعی مقابله بین دو گروه یافت می شود، نه به مجرد درجات و رتبه‌ها؛ و اگر امر به مجرد تفاوت در درجات ایمان بود و بقیه شیعه‌ای باقی می ماندند که درجات ایمانشان ضعیف‌تر از آنها بود، در این صورت حضرت به پند و اندرزشان اکتفا

می کرد و آنان را به تکامل و اصلاح نفس و عمل نیکو دعوت می کرد و خداوند دانا و حکیم تر است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: (مع القائم ع من العرب شيء يسير فقیل له إن من یصف هذا الأمر منهم لكثیر قال لا بد للناس من أن یحصوا و یميزوا و یغربلوا و سیخرج من الغربال خلق کثیر)، (ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: **(به همراه قائم علیه السلام از عرب، عده ی اندکی خواهد بود.** به آن حضرت عرض شد: همانا تعداد زیادی از اعراب این امر (قیام قائم) را توصیف می کنند، فرمود: **مردم به ناچار مورد امتحان و پاکسازی و جداسازی و غربال شدن قرار می گیرند و در آینده نزدیک مردم بسیاری از غربال فرو خواهند ریخت.**)<sup>(۱)</sup>

امام باقر علیه السلام فرمودند: (لتمحصنّ یا شیعة آل محمد تمحص الکل فی العین، وإن صاحب العین یدری متی یقع الکل فی عینه ولا یعلم متی یخرج منها، وكذلك یصبح الرجل علی شریعة من أمرنا ویمسی وقد خرج منها، ویمسی علی شریعة من أمرنا ویصبح وقد خرج منها)، (ای شیعیان آل محمد! یقیناً ناخالص های شما از شما جدا خواهند شد. همچون سرمه در چشم که سرمه کش می داند چه زمان سرمه در چشم می رود، اما نمی داند چه زمان از چشمش خارج می شود. ناخالص های شما هم صبح می کنند درحالی که بر امری از ولایت ما گام بر می دارند؛ و غروب می کنند، درحالی که از آن بیرون رفته اند؛ و (بالعکس) شامگاهان در مسیری از ولایت ما هستند و صبح می کنند درحالی که از آن خارج شده اند.)<sup>(۲)</sup>

حدیث اول شبیه غربال و تمحص است و نتیجه ی غربال گری به خروج یا ثبات انسان بر ایمانش ختم می گردد؛ و خارج شدگان از غربال، همان خارج شدگان از مدار ولایت و ایمان هستند همان طور که واضح است.

آیا این چیزی نیست که حدیث دوم بر آن تأکید می کند؟ اکنون به توضیح شیخ نعمانی رحمته الله بر حدیث گوش بسپار که می گوید: (آیا این دلیلی بر خروج از نظام امامت و ترک آنچه

۱. غیبة النعمانی: ص ۲۱۲.

۲. غیبة النعمانی: ص ۲۱۴.

بدان اعتقاد داشته، نیست).<sup>(۱)</sup>

شایسته است که این مسئله، روشن باشد. امر ایشان ولایت است و بیرون رفتن از امر ایشان، بیرون رفتن از ولایت است. گمان شما نسبت به گروهی که برخی از آنان در صورت برخی دیگر، آب دهان می اندازند، چیست و برخی از ایشان، برخی دیگر را لعنت می کنند و برادر، برادرش را تکفیر می کند... و... و... و بقیه مطالبی که اکنون می شنوید. آیا این امت مورد رحمت (خداوند) قرار می گیرد که مبدأ تشیع آل محمد (علیهم السلام) آنان را (زیر یک پرچم) جمع می کند؟

عمیره بنت نفیل گوید: (از امام حسین (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (لا یكون الأمر الذي تنتظرونه حتى يبرأ بعضكم من بعض و يتفل بعضكم في وجوه بعض و يشهد بعضكم على بعض بالكفر و يلعن بعضكم بعضا. فقلت له: ما في ذلك الزمان من خير. فقال الحسين (علیه السلام): الخیر كله في ذلك الزمان يقوم قائمنا و يدفع ذلك كله)، (آن امر (فرج آل محمد (علیهم السلام) که شما انتظارش را می کشید واقع نخواهد شد تا اینکه پاره ای از شما از دیگری بیزاری جوید و بعضی از شما بر روی دیگری آب دهان اندازد و پاره ای از شما بر کفر دیگری شهادت دهد و پاره ای از شما عده ای دیگر را نفرین و لعن کند، پس به آن حضرت عرض کردم: خیری در چنین زمانی نیست، پس امام حسین (علیه السلام) فرمود: تمامی خیر در همان زمان است، قائم ما قیام می کند و همه این ها را از بین می برد).<sup>(۲)</sup>

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (لا یكون ذلك الأمر حتى يتفل بعضكم في وجوه بعض و حتى يلعن بعضكم بعضاً و حتى يُسمي بعضكم بعضاً كذايين)، (آن امر (فرج آل محمد (علیهم السلام) واقع نخواهد شد تا اینکه بعضی از شما بر روی بعضی دیگر آب دهان اندازد و تا اینکه برخی از شما دیگری را لعن کند و تا اینکه گروهی از شما گروه دیگر را دروغگو بنامد).<sup>(۳)</sup>

و مالک بن ضمیره گوید: (امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (یا مالک بن ضمیره، کیف أنت إذا

۱. غيبة النعماني: ص ۲۱۵.

۲. غيبة النعماني: ص ۲۱۳.

۳. غيبة النعماني: ص ۲۱۴.

اختلفت الشيعة هكذا؟ وشبك أصابعه وأدخل بعضها في بعض. فقلت: يا أمير المؤمنين ما عند ذلك من خير. قال: الخير كله عند ذلك، يا مالك عند ذلك يقوم قائمنا فيقدم سبعين رجلاً يكذبون على الله و على رسوله فيقتلهم. ثم يجمعهم الله على أمر واحد)، (ای مالک بن ضمیره چگونه ای وقتی شیعه این چنین با هم اختلاف پیدا می کنند؟ حضرت انگشتان دو دست خویش را در هم فرو برد، عرض کردم: یا امیرالمؤمنین در آن خیری نیست. فرمودند: تمام خیر در آن است؛ زیرا قائم ما قیام می کند و هفتاد تن از کسانی که بر خدا و رسولش افترا می بندند را به قتل می رساند سپس مردم را بر یک امر واحد جمع می کند).<sup>(۱)</sup>

و امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (كونوا كالنحل في الطير... فوالذي نفسي بيده ما ترون ما تحبون حتى يتفل بعضكم في وجوه بعض و حتى يُسمي بعضكم بعضاً كذايين وحتى لا يلقى منكم - أو قال من شيعتي - إلا كالكلح في العين والملح في الطعام...)، (در میان پرندگان همانند زنبور باشید... قسم به کسی که جانم در دست اوست آنچه دوست دارید محقق نمی شود تا این که برخی در صورت برخی تف بیندازند و برخی، دیگری را دروغ گو می نامند و چیزی از شما باقی نمی ماند- یا فرمودند از شیعه ام- مگر به اندازه ی سرمه در چشم و نمک در طعام).<sup>(۲)</sup>

می گویم: شاید این حدیث آخر که از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده ما را از هرگونه توضیح و تشریح مقصود احادیث قبلی کفایت کند و به وضوح آشکار می کند که اختلاف شیعه به حدّ لعن و نفرین و تکفیر یکدیگر می رسد و جزئی از عملیات غربال و تمحیص می باشد، همان طور که اندکی قبل در مورد خروج بیشتر شیعیان از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) دانستی و فرموده ی حضرتش (علیه السلام): (تا این که از شما کسی باقی نماند جز شیعه ام...)، مربوط به آنچه حاصل شده- یعنی سخن در باب اختلاف بوده- بلکه نتیجه ی اختلاف است و حدیث بدین معناست که ای شیعه همواره در اختلاف باقی خواهید ماند تا آن زمان که چیزی از شما باقی نماند جز به مقدار سرمه در چشم و نمک در غذا؛ یعنی بیشتر شما از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) خارج خواهید شد و عده ی اندکی باقی می ماند.

دوست دارم در اینجا کلماتی را ذکر کنم که امیدوارم مایه ی سودمندی واقع شوند: چه

۱. غيبة النعماني: ص ۲۱۴.

۲. غيبة النعماني: ص ۲۱۸-۲۱۷.

کسی این اختلاف را در میان شیعه گسترش می‌دهد؟ آیا من و تو از انسان‌های عادی که مالک چیزی جز جانمان نیستیم؟! اکیداً خیر. من و تو تأثیری در جمعیت عظیم شیعه نداریم؛ بنابراین این کار از دست کسی بر می‌آید که بر آنها تسلط دارد، لذا چه کسی غیر از فقهای آخرالزمان که مردم به اسم تقلید کورکورانه از آنها پیروی می‌کنند، می‌تواند چنین اشاعه‌ای داشته باشند. شاید گفته شود: چه بسا این مسئله به خاطر بغض افراد غرض‌ورز می‌باشد.

بنده به شما می‌گویم: حقیقت و واقع حال شیعه به روشنی گواهی می‌دهد که مردم، دنباله روی مراجع خودشان هستند. و تأثیرگذاری انسان مغرض بر این حدّ وسیع که روایات بر آن دلالت می‌کنند، ناممکن است، سپس این گفته‌ی تو، خواهی یا نخواهی مایه‌ی سرزنش و تویخ فقهای آخرالزمان است و اگر آنچه می‌گویی درست است پس آن مراجعی که شعار می‌دهند: ما نگهبان اُمت هستیم، کجایند و وظیفه‌شان در هدایت مردم چیست و کجاست؟ یا با آن کلمات فقط قصد فریب مردم را دارند؟!!

در حقیقت این احادیث شریف بسیار حساس و خطیر هستند تا جایی که بر هر انسان شیعه واجب می‌سازد که همواره پرسد و تکرار و مرور کند و به هاویه‌ای بنگرد که فقهای آخرالزمان مردم را به سوی آن سوق می‌دهند، (یا بر قلب‌ها قفل زده شده است)؟! این بحث را با دو روایت پایان می‌دهم که اندیشه‌ی محور ما را بیش از گذشته جلا می‌بخشد.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (إِنْ قَائِمْنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنْ الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيباً وَسَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ)، (هنگامی که قائم ما قیام کند مردم را به امر جدیدی دعوت می‌کند همان‌طور که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن دعوت کرد و اسلام غریبانه آغاز شد و به غربت خود باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان).<sup>(۱)</sup>

و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيباً وَسَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ. فَقُلْتُ: اشرح لي ذلك هذا أصلحك الله. فقال: مما يستأنف الداعي منا دعاءً جديداً كما دعا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)، (اسلام غریبانه آغاز شد و به غربت نخست خود باز خواهد گشت، پس خوشا به حال



.....۱۷

غریبان. عرض کردم خداوند خیرتان دهد برایم شرح دهید. فرمودند: دعوت کننده ی ما دعوت نوینی را از سر می گیرد، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعوت نمود.<sup>(۱)</sup>

می گویم: بازگشت اسلام به غربت گذشته، به وضوح به خروج بیشتر اهلش یا حداقل پیروان و تابعینش اشاره دارد، که دیگر مقدار اندکی باقی می ماند، اندک و اندک تر همان طور که روایت شریفه چنین تعبیر می کند؛ و ای کاش می دانستم این نگهبانان اُمت کجا رفته اند؟ یا شاید خودشان سبب خروج گروه گروه مردم از دین خدا شده اند؟ در آن هنگامه، انسان شب را بر شریعت امر اهل بیت علیهم السلام سپری می کند و صبح می کند درحالی که از آن خارج شده، یا برعکس. پس این تحول و دگرگونی ناگهانی به سبب نتیجه ی همین بزرگان و سادات که مردم زمام امرشان را به دست آن ها داده اند، شبیه خارج شدن سرمه از چشم است که صاحبش از زمان خروج آن اطلاعی ندارد.

اکنون سؤال مطرح است: چه چیزی باعث خروج اُمت از دینش شده تا این گونه غریب گردد؟

و در هر حال سخنانی که نوشته، به اسبابی، از جمله کلام علمی نزدیکی دارد! بلکه اکیداً این گونه است.

و می گوید: (مورد سوم، گوید: (علمی دارد که اگر زمانش فرا رسد، آن را از خود منتشر می کند)...

توضیح چهارم: منظور شما کدام علم است؟ آیا کشف معجزه هاست؟ ظهور امام علیه السلام با معجزه، با هدف شرعی امام علیه السلام که می خواهد مردم را هدایت کند، مخالفت دارد؛ تا فردی که می خواهد بمیرد، با دلیل بمیرد و فردی که می خواهد زنده بماند، با دلیل زنده بماند. البته اگر هدایت را در معجزه منحصر ندانیم. و در صورت دسترسی به راه های دیگر، ضرورتی برای این مسئله نیست. آشکار کردن معجزه با معیار انتخاب در تکلیف و انجام دادن مخالفت دارد، زیرا بنده در مقابل یک شرایط اعمال شده قرار می گیرد که منجر به ایمان آوردنش از روی اجبار می شود و همه به سبب معجزه هدایت می شوند و در نهایت، ملاک امتحان و آزمایش

الهی برای انتخاب گروه مؤمن و صالح برای نصرت و یاری امام (علیه السلام) منتفی می‌گردد و اگر بگوییم انصاری که خداوند از میان مردم برگزیده تنها سیصد و سیزده نفرند، در این صورت مؤمنان محتج می‌شوند و می‌گویند گناه ما چیست که از آنها نیستیم؟ آنها نه پیامبرند و نه اوصیاء؛ آیا خداوند تنها آنها را مجبور ساخته و بقیه را مجبور نکرده؟! اجبار در تکلیف، باطل است و گروه نُخبه‌ی مؤمن باید بر دو امر شکل گرفته باشد، آنها به وسیله‌ی عقل‌هایشان هدایت شدند و خداوند به سبب استعدادشان در شناخت حق و یاری آن هدایتشان کرد و در امتحان پیروز شدند و سزاوار درجه‌ی قرب و یاری امام (علیه السلام) شدند و دیگر نیازی به آوردن معجزه نیست همان‌طور که سید صدر رحمته الله در موسوعه خود ذکر کرده (از کلام سید صدر رحمته الله استفاده می‌کنیم همان‌طور که تو در کلام خود از سخنانش گواهی می‌دهی) که روش اعجاز در دعوت امام (علیه السلام) را رد می‌کند و روش طبیعی برای بیان حقانیت دعوتش، درست‌تر و صحیح‌تر است.

گوید: (اسلوب دعوت الهی، بر معجزاتی که امر در آنها محصور می‌شود، استوار نبوده و اگر می‌بود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در پیروزی‌اش بر قریش از طریق معجزات سزاوارتر بود و می‌توانست بر عالم سیطره یابد و به همین سبب از وجود معجزات در روش یاری مهدی (علیه السلام) نمی‌گوییم، مگر به مقدار ضرورتی که بدیلی ندارد). کتاب تاریخ مابعد الظهور.

و ساده‌ترین روش موجود برای تبلیغ، روش طرح دلیل علمی است و آن یک روش طبیعی و آسان در اتمام حجت می‌باشد که امام باقر (علیه السلام) آن را ترسیم کرده است، همان‌طور که سنت اهل بیت (علیهم السلام) در اثبات حقانیت‌شان این‌چنین بوده و فرمود: (قائم علیه السلام ظهور می‌کند در حالی که داناترین مردم به حرام و حلال است)؛ و معلوم است که شناخت حلال و حرام، راهی برای استنباط حکم شرعی از ادله‌ی تفصیلی و سیره‌ی مقدس رسول و اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد که ایشان علیهم السلام هرگز حکم شرعی ارائه ندادند، مگر همراه با دلیل قرآنی در تنزیل یا تأویل و به این ترتیب، زمینه‌ساز امام، باید داناترین مردم به حلال و حرام باشد و در نهایت انسان مؤمن حقیقی در آغوش مولایش حجة بن الحسن (علیه السلام) باز خواهد گشت، بدون نیاز به اطاعت و پیروی از کسی که ادعای فرزندی حضرتش را می‌کند و پرده از حقیقت شخص امام می‌درد و دشمنانش را به مکانش دلالت می‌کند و چنین شخصی دشمن امام (علیه السلام) بوده نه سفیر و

فرستاده و فرزندش.

روایات بر بطلان دعوت دلالت می کند و هرگز موافق دعوت گمراه تو نیستند).

می گویم: قبل از هر چیز، آقای ناصر المهدی باید بداند که (برای او علمی است که اگر زمانش فرا رسد، از خود منتشر می کند)، حدیثی از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) می باشد و نمی دانم آیا سؤالاتش در قالب استفهام انکاری، خطاب به معصوم است؟ در هر حال، هیچ یک از ما نگفته که مقصود از علم، معجزه است. هر چند که طبق روایات اهل بیت (علیهم السلام) - معجزاتی به دست قائم صورت خواهد گرفت، اما سخنانی نرم گفته که حقیقتاً بعید بود از زبان یکی از مقلدان صرخی که همواره بر طبل معجزه ی اصولی می کوفتند، شنیده شود!!!

در حقیقت، سخنانش در مورد معجزه و مخالفتش با مسئله ی ایمان به غیب و امتحانی که مردم باید در معرض آن قرار گیرند، سخنی درست و منطقی است اما برخی از سخنانی که ذکر کرده نیاز به توضیح بیشتر دارد، مثلاً ما کلام سید صدر رحمته الله علیه را به گواهی می گیریم، اما زمانی که آن را موافق کلام و روایات اهل بیت (علیهم السلام) بیابیم، که یافتیم و نیز شناخت حلال و حرام که قائم علیه السلام با خود می آورد، از طریق استنباط حاصل نمی شود، همان طور که ناصر المهدی چنین اذعان می دارد بلکه آن علمی است که خداوند به حضرتش آموخته است.

و اما مابقی کلام ناصر المهدی ارزشی نداشته جز به مقدار تعبیرش که بیانگر اخلاق و اسلوب معروف اتباع صرخی است!

می گوید: (مورد چهارم: گوید: (همه ی صفاتی که روایات برای قائم علیه السلام ذکر کرده و او را از امام مهدی علیه السلام جدا کرده، همه بر سید احمد الحسن علیه السلام منطبق گردید، سید نامش احمد است و از بصره می باشد، صاحب چشمانی درشت، پیشانی پهن، شانه هایی عریض دارد بر سرش شوره و بر چهره اثری دارد، رنگ رخسارش، گندم گونه و صاحب جسمی اسرائیلی و قوی البنیه است و مادرش، کنیزک سیه چرده می باشد).

توضیح پنجم: این بُهتان و یاوه گویی بر روایات شریفه ی صادر از اهل بیت (علیهم السلام) است. تمام روایات ذکر می کنند که قائم، صفت یا کنیه ای برای امام علیه السلام است و آن طور نیست که تو ادعا می کنی که بر شخص دیگر و فرزندش انطباق دارند؛ و روایت قبلی بر ما گذشت که

مهدی و قائم، یک شخص است و او امام دوازدهم (علیه السلام) می باشد.

و آنچه بر این معنا دلالت می کند، در مقابل توست:

۱- محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین، از ابن محبوب، از ابی الجارود، از امام باقر (علیه السلام)، از جابر بن عبد الله انصاری می گوید: (بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و لوحی در دستانش دیدم که در آن نام اوصیاء از فرزندان او بودند؛ پس آنها را بر شمردم تعدادشان دوازده نفر بود، که نام سه تن از آنان محمد و نام سه تن از آنان علی بود).

۲- پدرم رحمته الله گوید: سعد بن عبدالله از محمد ابن الحسین بن ابی خطاب از حسن بن محبوب از ابی الجارود، از امام باقر (علیه السلام)، از جابر بن عبد الله انصاری می گوید: (بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و لوحی در دستانش دیدم که در آن لوح، نام اوصیاء از فرزندان او بودند پس آنها را بر شمردم تعدادشان دوازده نفر بود که نام سه تن از آنان محمد و نام سه تن از آنان علی بود).

۳- با اسناد بسیار از حسن بن محبوب از ابی الجارود، از امام باقر (علیه السلام)، از جابر بن عبد الله انصاری می گوید: (بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و لوحی در دستهایش دیدم که در آن لوح نام اوصیاء از فرزندان او بودند، پس آنها را بر شمردم تعدادشان دوازده نفر است که نام سه تن از آنان محمد و نام سه تن از آنان علی است).

۴- حسین بن احمد بن ادريس رحمته الله گوید: پدرم از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم جمیعاً، از حسن بن محبوب از ابی الجارود، از امام باقر (علیه السلام)، از جابر بن عبد الله انصاری می گوید: (بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و لوحی در دستانش دیدم که در آن لوح نام اوصیاء از فرزندان او بودند، پس آنها را بر شمردم تعدادشان دوازده نفر بود که نام سه تن از آنان محمد و نام سه تن از آنان علی بود).

۵- ابوقاسم جعفر بن محمد از محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی از محمد بن حسین از ابن محبوب از ابی الجارود، از امام باقر (علیه السلام)، از جابر بن عبد الله انصاری می گوید: (بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و لوحی در دستانش دیدم که در آن لوح نام اوصیاء از فرزندان او بودند، پس آنها را بر شمردم تعدادشان دوازده نفر بود که نام سه تن از آنان محمد و نام سه تن از آنان علی بود).

و روایات بعدی، ذکر می کند که ائمه دوازده نفرند و اوصیای رسول صلی الله علیه و آله هستند و در لوح صحیفه ذکر شدند؛ و روایت شده که آنان از نسل علی علیه السلام وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و نخستین اوصیاء بوده و آخرین اوصیاء قائم علیه السلام است و نام سه تن از آخرین اوصیاء، محمد است و آنان: (محمد باقر علیه السلام؛ محمد جواد علیه السلام و محمد مهدی علیه السلام و قائمشان است) و روایات هرگز نام وصی ای به اسم احمد الحسن را ذکر نکردند؛ آن وصیت بدعتی را از کجا آوردی و آیا تو وصی سیزدهم هستی؟! مقامت در آن روایات ساقط شده است.

۶- صدوق در کتاب الخصال و کمال الدین به سندی در غایة الصحة از پدرش روایت می کند: سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از عبد الله بن مسکان از ابان بن تغلب از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل می کنند که گوید: (بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و حسین علیه السلام بر ران حضرت نشسته بود و پیامبر چشمان و دهانش را می بوسید و می فرمود: تو سرور فرزند سرور، امام فرزند امام و پدر ائمه هستی، تو حجت فرزند حجت و پدر نه حجت از نسلت هستی که آخرینشان، قائمشان است).

۷- و کلینی قدس در کتاب کافی با سند صحیح از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از سعید بن غزوان از ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت علیه السلام فرمودند: (بعد از حسین بن علی، نه امام هستند که نهمین آنان قائمشان است...)، ملاحظه کن، نهمین امام، همان قائم و امام معصوم محمد بن الحسن عسکری علیه السلام است نه احمد الحسن که مدعی است فرستاده ای امام مهدی علیه السلام است و این دو روایت و غیرشان تأکید می کنند که امام مهدی و قائم علیه السلام، یک شخص هستند، نه دو شخص که تو ادعا می کنی).

می گویم: خطا و اشتباهی که صاحب کتاب در آغاز کتابش مرتکب شده تا به اینجا هم امتداد یافته است؛ مؤلف بار دیگر فراموش کرده مصادر و منابع ادله خود را در بحث ذکر کند.

در باب روایاتی که شاهد گرفته، می گویم: امیر المؤمنین علیه السلام از روایت اول و دوم مستثنا می باشد؛ زیرا جزء فرزندان فاطمه علیها السلام نیست، بلکه همسرشان است و تعداد به همراه امام علی علیه السلام میسر نمی گردد چرا که به همراه حضرتش چهار امام به نام علی داریم که عبارت اند از: علی امیر المؤمنین علیه السلام.

علی بن الحسین السجاد (علیه السلام).

علی بن موسی الرضا (علیه السلام).

و علی الهادی (علیه السلام).

و واضح است که مضمون روایت سومی مضطرب می باشد؛ اوصیاء از فرزند فاطمه (علیها السلام) را بر می شماری و درعین حال امیر المؤمنین (علیه السلام) را نیز در میان نشان جای می دهی! و حال روایات بعدی نیز چنین می باشد. آری در روایت چهارم نیز هرگز عبارت (از فرزندش) ذکر نشده و اهل تصنیف در آن هنگام که مقصودش را نفهمیدند، بدان دست درازی کرده و تحریفش کردند.

اما وصیت در بسیاری از منابع و مصادر رسمی و معروف و معتبر شیعه از جمله، غیبه شیخ طوسی روایت شده و هرگز بدعت ما نبوده که تو چنین اذعان می کنی؛ و واضح است که مقلدان صرخی از سوار شدن بر کشتی عمر و بدگویی به ساحت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، هیچ ابایی ندارند و از حضرتش روایت شده: **(هر کس بمیرد و وصیتی نکند، به مرگ جاهلیت مُرده است).**<sup>(۱)</sup>

و تو ای نادان! اگر روایاتی که ذکر کردی را با دقت بخوانی، می فهمی که قائم مذکور در آن ها احمد مزبور در وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است و او تکمیل کننده دوازده تن از فرزند فاطمه (علیها السلام) می باشد؛ و اما شاهد گرفتن روایت ششم و هفتم، به جهل و نادانی مرکب تو اشاره دارد؛ ما همان طور که خودت در آغاز این بحث گفتی، می گوئیم که مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) نیز بر اساس تفصیلی که بیان شد، قائم است؛ لذا این دو روایت با طرحی که ارائه کردیم، در تناقض نیستند. ما مُنکر وجود امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) نیستیم، همان طور که فقهای آخرالزمان خائن با اسلوب علمی خود چنین القاء می کنند، هرچند زبانشان در ظاهر از وجودش می گوید؛ و نیز عدم فهم صحیح تو از آنچه در کتاب (خلاصه...) آمده، تو را در چنین تنگنایی قرار داده است.

و در توضیح ششم می گوید: (از صفات و نشانه هایی که ذکر کردی، می گوئیم آری آن

۱. مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۱۷.

صفات و نشانه‌های حقیقی هستند که برای امام مهدی (علیه السلام) ذکر شدند؛ اما دلیل اساسی برای شناخت ایشان یا به عبارت دیگر، آن‌ها دلیلی بر انفصال شخصیت مدعی به اسم قائم احمد الحسن (علیه السلام) به عنوان صاحب آن نشانه‌های مزبور و بین شخصیت حقیقی که روایات بدان اشاره داشته‌اند و آن نشانه‌ها را برایش ذکر کردند، نیست بلکه آن شخصیت خاص امام مهدی قائم صاحب امر (علیه السلام) است که یک شخصیت بیشتر نیست؛ و لازم است نظر خواننده و تو را به این امر متوجه سازم که در حال حاضر، واقعاً برای سازمان های جهانی اطلاعاتی و کشوری که یهود آن را رهبری می کند، بسیار آسان است؛ به این صورت که مردی را با این صفات و نشانه‌ها آماده سازند تا باعث گمراهی و شبهه افکنی علیه قضیه‌ی حق امام (علیه السلام) شوند. پس تا زمانی که ابزار آرایش و زیبایی وجود دارد و تا زمانی که امکان ریا و دروغ و فریب وجود دارد و تا زمانی که هر فردی می تواند تأویل کردن را ادعا کند، برای هر شخصی امکان دارد که برخی از ظواهر روایات را بر خودش تطبیق دهد؛ حتی از روی دروغ و فریب. حتی اگر امکان ثابت شود، به وجود آمدنش ثابت نمی شود و اینکه فقط در مورد این فرد مدعی ثابت شود و نه غیر او که امکان در موردش نیز وجود دارد.

پس ای احمد الحسن هیچ دلیلی در انطباق ظاهر روایات بر خود نداری و از طرف دیگر منجر به بازداشتن مؤمنین شیعه از دعوت حق و پیروی از آن دعوت‌های منحرف گمراه کننده که از عمال غرب و صهیونیسم جهانی نشئت گرفته، می شود تا امام حقیقی، غریب و تنها و بی یار و یاور بماند و در نتیجه شرط ظهور مقدس زایل می گردد و آن آمادگی گروه مؤمن می باشد، یا از بین بردن موضوع امام عادل از خلال ظهور دروغ گویان، که حقیقت امام و دعوت مبارک و مبادی ایشان را - با انحراف حرکت ایشان و رفتارشان - از مسیر اهل بیت (علیهم السلام) دور نگه داشته است؛ و این احتمال را قطعی و موضوع را روشن می سازد، وقتی در ظهور بسیاری از دروغ گویان منحرف دقت نمایم؛ همان افرادی که ادعای مهدویت و نیابت از سوی امام می نمایند.

بنابراین تحقق یکی از دو احتمال یا هر دوی آن‌ها، منجر به ضربه زدن به امام مهدی (علیه السلام) می شود و بر این اساس اگر ادعایت در صورت یکی از احتمال‌ها یا هر دو تحقق یابد، این نمی تواند به معنای اشاره‌ای باشد که آن نشانه‌های مذکور دلیلی برای توسل بلکه با تأیید

دعوت حق بر ضد تو هستند؛ و اما دلیل حقیقی، علم و برهان و دانایی به حرام و حلال است و اگر تو با دلیل علمی آن را ثابت کنی، دعوت تو را تصدیق می‌کنیم و الا از مدعیان دروغین مهدویت هستی که روایات به آن اشاره کرده‌اند).

می‌گویم: از کجا درآوردی که صفات و نشانه‌هایی که از انطباقش بر سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌گوییم، از صفات و نشانه‌های پیوسته هستند؟! آیا امر به نسبت برای تو یک دشنام به حساب نمی‌آید؟ تو به اشتباه گذشته‌ی خود باز می‌گردی و در همان چاه می‌افتی! اگر به آنچه در کتاب (خلاصه...) در باب تمایز امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) و مهدی اول احمد الحسن (علیه السلام)، آمده، توجه و التفات می‌کردی، به‌جای یاوه‌گویی حداقل در آن‌ها تدبر و تأمل می‌کردی!

و اما مسئله‌ی تزیین همان‌طور که بر آن نام نهاده‌ای، به‌راستی که آن نقطه‌ی کور و سیاهی است که صرخی به بدعت گذارده و شما بعد از او طوطی‌وار تکرار کردید.

لذا نشانه‌ها و صفاتی که اهل بیت (علیهم السلام) ذکر کردند، با بیانات دیگری که شخصیت قائم را مشخص کرده، شفاف شده‌اند. از جمله‌ی آن‌ها: نشانه‌هایی که علم و احتجاجش با وصیت را توصیف می‌کند و دیگر نشانه‌ها و ادله‌ای که اگر در یک شخص جمع شوند بی‌تردید او قائم است، اما اکتفا بر یک نشانه از صفات شخصی و توجیه طعنه‌ها و اشکالات بر آن، امری بسیار خطیر بوده و راهی را در پیش روی اهل باطل می‌گشاید تا با تیرهایشان هر کدام از نشانه‌ها را مورد هدف قرار دهند و به زایل شدن تمام نشانه‌ها بیانجامد؛ و این همان نتیجه‌ی است که می‌خواهد، یا به‌عبارت‌دیگر این همان نتیجه‌ی است که یاوه‌گویی‌های اندیشه‌ی بزرگ صرخی بدان رسیده است.

اما همه‌های بسیاری که از صرخی نقل می‌کنند، ای‌کاش قبل از نقلش در آن تدبر می‌کردی! دعوت‌های باطلی که تاریخ تشیع شناخته‌دلیلی برای مبارزه با هر دعوت دیگر نیست. معلوم است که پرچم‌های باطل بسیار حول پرچم حق به اهتزاز در می‌آیند و این سنت خداوند متعال است تا خداوند، فرد ناپاک را - که شبهات را به عنوان عذری برای سقوط خود می‌گیرد- از فرد پاک - که پاکی‌اش او را به سوی پرچم حق هدایت می‌کند- جدا کند. بلکه این حقیقت «حقیقت پرچم‌های متشابه» مسئله‌ای است که معنای بسیاری از روایات



می باشد.

در حال مبالغه در فزونی مدعیان نیابت و یمانیه تلاشی برای تحریک مردم و دور ساختنشان از هر دعوتی است که در آن حقی هفتمه باشد. در حقیقت ادعای نبوت امری نادر و با دلایل قطعی باطل است، چراکه بعد از رسول الله ﷺ هیچ نبوتی وجود ندارد؛ و اما ادعای مهدویت از سوی اهل سنت نیز به سبب اقامه ادله قطعی باطل است؛ زیرا طبق ادله، امام مهدی (علیه السلام) از ذریه علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و فرزند مستقیم حسن عسکری (علیه السلام) است و امکان ندارد از مذهب غیر اهل بیت (علیهم السلام) باشد و مدعیان مهدویت از سوی شیعه نیز به ندرت یافت می شوند، که ادعایشان از اساس باطل است در صورتی که شخص صاحب پدر و مادر معروفی بوده و اکنون به دنیا آمده است؛ زیرا ادله قطعی ذکر کرده که امام مهدی (علیه السلام) فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) و مادرش نرجس خاتون (علیها السلام) است و هزار سال پیش به دنیا آمده است؛ بنابراین مدعی چنین امری اصلاً در خور شنیدن نیست و نباید به او توجه کرد. سپس ادعاهای مهدویت در موضوع حيله شیطانی برای تشویش امر بالا گرفت، لذا سید احمد الحسن (علیه السلام)، هرگز ادعا نکرده که امام مهدی (علیه السلام) است و هرگز مدعی نبوت نشده است.

و اما قضیه یمانی... از زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) تا همین عصر ما هرگز نشنیده ایم کسی ادعای آن شخصیت را بکند جز حیدر مشتت که کلاً ادعایش باطل بود؛ زیرا از پیروان سید احمد (علیه السلام) بود ولی از ایشان مرتد شد؛ و حتی مدعی سفارت نزدیک بود در عصر غیبت کبری اعدام شود، و همه ادعاها در زمان سفیران چهارگانه بوده اند؛ و نیز محمدعلی باب یا برخی ادعاهایی که اصلاً به آنها توجه و التفات نشده است.

و می گوید: (اما امام چگونه ازدواج کرده، و آیا خانواده می دانستند که او امام است و همسرش می دانست که او امام است؟ و اگر خانواده و قبیله اش را نمی شناختند چگونه با او ارتباط پیدا کرده و به او زن دادند، در حالی که او را نمی شناسند؛ و اگر مدتی بعد از ازدواج او را شناختند و صاحب ذریه شد، چگونه مردم او را شناختند و امرش را بر مردم آشکار ساخت یا به عبارت دیگر چگونه مردم، به سبب مجهول و ناشناس بودنش، در پی ازدواجش تحقیق نکرده و امرش را کشف نکردند. پس اگر بگویی او ازدواج کرده و همسر و اهله

حقیقتش را نشناختند و این امر برای مخفی و حفاظت از حیات شریفش بوده، خب اکنون چطور شده که شخص خود را از خلال فرستادن فرزندش به مردم معرفی می کند همان طور که ادعا می کنی درحالی که او اصلاً ظاهر نشده و از پرده ی غیبت بیرون نیامده است و بعد از این که فرزندش ظهور کرده از وجود فرزندان و اولاد و دیگر ذریه اش خبر می دهد. اکنون آن ها کجایند و چرا احمد مدعی شده نه غیرشان و اگر در ادعایش راست گوست آن ذریه و عشیره و قبیله ی بزرگش که هرگز بر مردم آشکار نکرده، کجاست؟ آیا تاکنون یکی از آن ها خود را به مردم معرفی کرده یا فقط احمد الحسن خود را معرفی کرده و اگر معرفی کرده و خودش را دلیلی بر وجود امام و خانواده و ذریه اش قرار داده، آیا این دلیل قانع کننده ای برای مردم به حساب می آید؟ پس اگر خبر فقط از جانب اوست، در این صورت دلیل مدعی با علم و یقین برای شخص مقابل تحقق نمی یابد تا ادعایش را تصدیق کند. بگو برهاتان را بیاورید اگر راست گو هستید... بلکه ما می دانیم که تو احمد معروف در قبیله و نسب و سلوک و گذشتگان خود هستی و از مدعیان دروغین مهدویت می باشی که اهل بیت (علیهم السلام) به آن اشاره کرده اند).

می گویم: اما سؤال هایت چگونه ازدواج کرده و... و... الخ خودت به دنبال پاسخشان باش ما پاسخی برای آن ها نداریم و شناختش نیز چندان اهمیتی برای ما ندارد و نیز معتقدیم که امام (علیه السلام) از ما و مدعیان اهل اندیشه ی عظیم، بسیار حکیم تر و داناتر است (که چگونه ازدواج کرده و با چه کسی وصلت کرده... الخ)، در حقیقت معتقدم که این سؤال هایت نهایت سفاهت است، طبق قرارمان تو دلیلی بر وجود ذریه برای امام مهدی (علیه السلام) می خواهستی و بهتر بود به جای حاشیه رفتن به اصل سؤال توجه می کردی و در این حالت به تو می گوئیم: به کتاب (پاسخ قطعی به مُنکران ذریه ی مهدی (علیه السلام))، رجوع کنی؛ و در خصوص قبیله، سعی کن از شیخ کورانی پرسی که روزی با مردم بسیاری در صعید مصر ملاقات کرد که نسبشان به امام مهدی (علیه السلام) باز می گردد.

و اخیراً می گویم که مؤلف کتاب (خلاصه ای از دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام))، یکی از انصار است و نه شخص سید احمد الحسن (علیه السلام) اما تو اصرار داری که مؤلفش را سید بدانی و چه حکمتی در این اصرار است الله اعلم؛ اما مؤلف کتاب تو احتمال می رود صرخی باشد؟!

و می گوید: (مورد ششم: در دعای روز سوم از ماه شعبان، روز ولادت امام حسین علیه السلام چنین دعایی ذکر شده: (خدایا از تو می خواهم به حق مولود در این روز، که به شهادتش وعده داده شد، پیش از برخاستن صدایش و قبل از ولادتش، آسمان و هر که در آن است، زمین و هر که بر آن است بر او گریست در حالی که هنوز قدم در جهان نگذاشته بود، کشته اشک، سرور خاندان، مدد یافته به یاری در روز رجعت، عوض شهادت او این است که امامان از نسل اویند و شفا در خاک قبر اوست، و پیروزی و رستگاری همراه اوست، و جانشینان یا اوصیاء از خاندان اویند، پس از قائم شان و غیبت او).

توضیح نهم: تو مقطعی از این دعاء را برگرفتی و آن: (مددیافته به یاری در روز رجعت)، و در این مقطع دلالتی بر رجعت است که بعد از ظهور امام علیه السلام یا در حین ظهورش تحقق می یابد تا باعث استحکام قواعد دولت مقدس حضرت گردد).

می گویم: موضع شاهد ما آن چیزی نیست که ذکر کردی و هیچ تأثیری بر موضع شاهد ندارد و برای تبیان می گویم: مقصود از (مددیافته به یاری، روز بازگشت)، امام حسین علیه السلام و دعا در حق اوست اما موضع شاهد ما این مقطع است: (و جانشینان یا اوصیاء از خاندان اویند پس از قائم شان و غیبت او)، اوصیای مذکور در اینجا بعد از قائم و غیبتش می آیند، یعنی در دولت عدل الهی البته به استثنای احمد که برای اثبات وجودش در عصر غیبت دلیل ارائه کرده است (به وصیت بنگر).

می گوید: (آنچه مطرح کردی مبنی بر این که فرستاده ای از جانب امام علیه السلام و دارای تکلیفی از شخص امام علیه السلام در قبل از ظهورش هستی، احتمالی بیش نیست و احتمال در مقابل احتمال قرار می گیرد و با ورود دو احتمال، اجمال تعیین می شود. در تعیین اجمال استدلال باطل می شود و این چنین دعوت تو فقط یک ادعاست و هیچ دلیلی بر صحتش نداری).

می گویم: مسئله، مسئله ادعاهایی نیست که حقیقت خارجی ندارند؛ پس اگر تو به وجود آنچه آن را احتمال می نامی، اعتقاد داری بر توست که آن را به گوش ما برسانی تا ببینیم در مقابل مناقشه محکم است؟!!

می گوید: (هیچ کس از مبدأ حاکمیت الله نگفته همان طور که ذکر کردی بلکه بر تو تأکید می کنیم که کسی جز سید حسنی هرگز چنین امری را اعلان نکرده است. سید حسنی در

بیانات و جنبش انصارش اعلام کرده که حکم برای خداست و دستوری جز قرآن و رهبری جز مهدی (علیه السلام) نداریم و همه از این جریان اطلاع یافتند و رسانه‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای اعلام کردند و این امر هرگز برای تو ذکر نشده است).

می‌گویم: پاک و منزّه است خالق عقل، چگونه صرخی شما از مبدأ حاکمیت خدا سخن گفته درحالی که او و حزبش از جمله گروه شرکت‌کننده در انتخابات است و این بیان رسواکننده‌ای است که از او صادر شده است؛ بخوانید شاید مایه‌ی هدایتان باشد و پرده‌ی تقلید کورکورانه را از مقابل چشمانتان بدرد:

متن بیانیه:

توجه

(بسمه‌تعالی)

در مکان‌های مختلفی اشاره کردیم که چه بسا حکومت یک فرد «دیکتاتوری» از چند مسئله بد، قابل تحمل‌تر است. حتی برای جامعه، بدی است که قابل تحمل است. حالت بدِ خونینی که عراق و مردم شکست‌خورده‌اش در حال تجربه آن هستند، تأسف بار و گریه‌آور است که مناسب این شرایط نمی‌باشد. و این مرحله همان حکومت فردی «دیکتاتوری» است. آرزومندیم و امیدواریم و حتی از خداوند متعال خواستاریم و از او درخواست می‌کنیم که فرد حاکم، جزو هم‌وطنان پاک و عادل و با انصاف باشد. این سخن را به این خاطر می‌گوییم که مؤسسه‌ها و تشکیلاتی که به نام دموکراسی تشکیل و تأسیس شده‌اند و بر مردم حکومت می‌کنند، باعث جلوگیری کار حکومت شده‌اند. حتی این مؤسسه‌ها و تشکیلات و سخن‌گویان آن، جلوگیری‌کننده و از بین‌برنده همه گام‌ها و کارهای خوب و صلاح مردم می‌باشند. بهتر و نیکوتر - و حتی لازم - این است که کار امثال این مؤسسه‌ها متوقف شود تا زمانی که شرایط خوب و مناسب و صحیح و نیکویی فراهم شود. بنابراین اعتراض و ممانعتی نسبت به حکومت نجات وطنی یا حکومت انتقالی یا انقلاب نظامی نمی‌باشد؛ تا زمانی که باعث مصلحت عراق و مردم آن باشد و از خونریزی و گرفتن ارواح بی‌گناه باز ایستند و آن را کم نمایند. مطلبی که لازم است، این است که - بدون در نظر گرفتن نام - این اخذی خونریزی و گرفتن جان‌ها متوقف شود.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (جوامع بشری ناگزیرند از این که امیر و فرمانروایی داشته باشند، خواه آن فرمانروا شخصی صالح و نیکوکار باشد خواه ناصالح و بدکار، چراکه او با امنیتی که در حوزه حکومتی خود برقرار می سازد افراد متدین به وظایف ایمانی و انسانی خود عمل و اشخاص کافر که هدفشان در زندگی کامکاری است از لذایذ بهره مند می گردند. خداوند با وجود حکومت حافظ امنیت، افراد را به اجل مقدرشان می رساند، به وسیله ای او مالیات جمع آوری می شود، به فرماندهی او پیکار با دشمن عملی می گردد، با مراقبت او امنیت طرق و شوارع تأمین خواهد شد و با قدرت حکومت حقوق ضعیف از قوی گرفته می شود و خلاصه در پرتو امنیت نیکوکاران به آسایش می رسند و از تعدی و تجاوز بدکاران راحت می شوند) نهج البلاغه: ج ۱ خطبه ۴۰.

گفتیم و بار دیگر تکرار می کنیم آنچه مهم بلکه واجب است جلوگیری از قتل و کشتار و خونریزی است و دفع و منفع تمام اسباب و عوامل و مقدماتی که سبب این مفسده ی بزرگ و قبیح شده است؛ و فرقی ندارد که عاملش حاکم سنی باشد یا شیعی یا عربی یا کردی یا حاکم غیر معروف و غیرمشترک در حوزه ی سیاسی (درحالی که صاحب فضل و نسب باشد)، یا در حوزه ی سیاسی مشترک بوده و شروط وطنی و اخلاقی و شرعی در موردش توفیر یافته باشد، مثلاً مالکی یا زوبعی یا طالبانی یا غیرشان یا یکی از مفرداتشان یا به همراه دیگری و یا رئیس مجلس یا هر عنوان مهم دیگر برای تحقق هدف وطنی و اخلاقی و شرعی و تاریخی. و خداوند متعال موفق و مسدد و معین و یاور است.

سید حسنی

۶/شوال/۱۴۲۷ هـ

متن خواندنی:

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خداوند بر بلاها و بزرگی نعمت هایش و سلام و درود الهی بر محمد و آل

محمد (علیه السلام)، ائمه و مهدیین باد.

شاعر گوید: آوردها سعد وسعد مشتمل ما هکذا تورد یا سعد الإبل

سعد در حالی که خود را در میان جامه و چادر پیچیده بود، شتران را برای آب خوردن آورد. بدا ای سعد! این گونه شتران را برای آب خوردن نمی آورند.

سبحان الله چنین کلامی بعید است؛ چنین سخنی از مرد مدعی تدین بلکه مدعی اعلمیت بلکه مدعی ولایت امر بر شیعه‌ی آل محمد (علیهم السلام) بوده است! آیا محمود صرخی نمی‌داند که عقیده‌ی اسلام در تعیین حاکم با تنصیب الهی یا حاکمیت خدا آغاز می‌شود و آیا نمی‌داند که محور اسلام به دور حاکمیت خدا و حاکم تعیین شده توسط خدا نه مردم، می‌چرخد؟! عجیب است که صرخی، بیزاری خود را از اصلی که آل محمد (علیهم السلام) خون‌های پاکشان را به خاطرش دادند، اعلام کرده است؛ خون‌های سید الشهداء (علیهم السلام) و به خاطر آن بهای بارزش و گران‌قیمتی بخشیدند. (بیزاری‌اش) با سخنش متناقض است و آن این است که دموکراسی که اشغال‌گر کافر آورده و بلاهایی را بر سر مردم عراق آورده است و مردم از آن، بدترین مسائل را دیدند. بنابراین با نظر متین و خوبش این گونه قائل شده است که به راه دیکتاتوری در حکومت روی آورده است. این مرد، دعوت به آتش کشاندن افراد مخلص می‌کند تا انقلاب نظامی ایجاد کنند که مردم را از بدی دموکراسی رهایی بخشد!!

به صرخی می‌گویم: آری دموکراسی امریکایی و هر دموکراسی دیگر چیزی جز خرابی و ویرانی و تلخی‌های مختلف برای مردم به همراه ندارد و نمونه‌ی آن حکم دیکتاتوری است (و آن را در حدیث مزبور به‌وضوح شناختید) و تنها دلیلش این است که زندگی و حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، اخلاقی اصلاح نمی‌شود مگر این که رهبری مردم به دست ولی‌الله که خداوند او را منصوب کرده، تسلیم شود و این گفته‌ی اسلام و مذهب اهل بیت (علیهم السلام) است، حال جای تو در این میان کجاست؟؟ و نمی‌دانم چگونه نفست گمان کرده که حاکم دیکتاتور یا دموکراسی می‌تواند همه‌ی موقعیت‌های پیروزمندانه را مهیا کند و اُمت را به‌سوی اصلاح

رهنمون سازد؟ کارت به جایی رسیده که به دین محمد صلی الله علیه و آله شک می کنی؟ آیا چنین می گویی که موقعیت امروزی یا در برخی اوقات، چنین ایجاب می کند که مبدأ حاکمیت الله را تعطیل کند؟ آیا گمان می کنی که اسلام، موقعیت زمانی و هر موقعیت دیگر را درک نمی کند؟! و معنای شاهدت در کلام امیر المؤمنین علیه السلام چیست: (و انه لا بد للناس من امیر بر او فاجر يعمل فی امرته المؤمن و یستمع فیها الکافر ینبغ الله فیها الاجل و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و یامن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح بر و یستراح من فاجر)، (جوامع بشری ناگزیرند از این که امیر و فرمانروایی داشته باشند خواه آن فرمانروا شخصی صالح و نیکوکار باشد خواه ناصالح و بدکار چه او با امنیتی که در حوزه حکومتی خود برقرار می سازد افراد متدین به وظایف ایمانی و انسانی خود عمل و اشخاص کافر که هدفشان در زندگی کامکاری است از لذایذ بهره مند می گردند خداوند با وجود حکومت حافظ امنیت، افراد را به اجل مقدرشان می رساند، به وسیله ای او مالیات جمع آوری می شود، به فرماندهی او پیکار با دشمن عملی می گردد، با مراقبت او امنیت طرق و شوارع تأمین خواهد شد و با قدرت حکومت حقوق ضعیف از قوی گرفته می شود و خلاصه در پرتو امنیت نیکوکاران به آسایش می رسند و از تعدی و تجاوز بدکاران راحت می شوند). آیا گمان می کنی که این فرموده با مقوله ای حکم دیکتاتوری که به سؤیوش رفته ای موافقت دارد؟ اگر این طور است پس آن علم و اعلمیتی که از آن دم می زنی کجاست؟!

اما امیر المؤمنین علیه السلام در اینجا در صدد تعیین حقیقت تکوینی و نه شرعی بوده که مردم نیاز به یک رهبر و فرمانده دارند؛ و به عبارت دیگر این مقوله شامل تشریحی نمی شود که باعث تسلط دیکتاتور یا فاجر شود، بلکه فقط در صدد تأکید بر حقیقت تکوینی است که با ضرورت وجود حاکم میسر می گردد؛ و اما این که چه کسی این حاکم را تعیین کند و وظایفش چیست این امر دیگری است. اما پاک گرداندن نفوس و ارواح هرگز موافق حکم مالکی و زوبعی و طالبانی که چاپلوسشان هستی، نبوده بلکه تنها موافق حجت خدا بر زمین می باشد.

می گوید: (توضیح سیزدهم: آنچه ذکر کردی مبنی بر این که تو صاحب امر و وصیت هستی، این ادعایت را قبلاً باطل کردیم به این دلیل که صاحب امر، امام مهدی معصوم علیه السلام است و در روایات متواتر ثابت شده که ایشان قائم و صاحب امر و مهدی و حجت علیه السلام

است؛ پس اگر ادعا کردی که امام مهدی (علیه السلام) هستی، این گفته با گفته‌ات که می‌گویی فرزند و وصی و فرستاده‌اش هستی، متناقض است و اگر بگویی که فرزند امام مهدی (علیه السلام) هستی نیز این ادعایت بدون دلیل است).

از تو می‌گویم: صاحب کتاب هرگز ادعا نکرده که صاحب امر و وصیت است بلکه ذکر کرده: سید احمد الحسن (علیه السلام)، صاحب امر و وصیت است و آن را با ادله ثابت کرده؛ آیا در مورد ادله مناقشه‌ای هم کرده‌ای تا شر سفاقت را از سرمان کم کنی؟! آیا به تناقض خود توجه کرده‌ای؟! فردی که قائل است که سید احمد الحسن (علیه السلام)، فرزند امام مهدی (علیه السلام) و فرستاده ایشان است، چگونه این اتهام متوجه او می‌شود که قائل به نبودن امام (علیه السلام) می‌باشد؟ و آیا گفته‌ی ما مبنی بر این که ایشان فرزند و فرستاده‌اش بود، تفسیری جز این دارد که سید احمد الحسن (علیه السلام) فرعی از اصل امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) است؟!!

می‌گوید: (بعد از این که دانستیم امام (علیه السلام) خروج می‌کند، درحالی که داناترین مردم به حلال و حرام است و علم به حلال و حرام، از تحصیل حکم از ادله‌ی ثابت در شریعت نشئت گرفته، که بر علماء در عصر غیبت و نیز در میان اهل بیت (علیهم السلام) در دادن حکم جاری بوده است؛ و هنگامی که مسلمانان در امری دچار حیرت می‌شدند به علی (علیه السلام) یا یکی از اهل بیتش (علیهم السلام) رجوع می‌کردند و هنگامی که امام (علیه السلام) به آنها حکم می‌داد، می‌گفتند دلیل بر این حکم چیست و حضرت از قرآن یا سنت رسول الله ﷺ به آنها دلیل می‌داد؛ لذا قرآن و سنت، مرجع اهل بیت (علیهم السلام) است و هم‌چنین برای علمای بعد از ایشان در عصر غیبت چنین است؛ هر کس در استنباط داناتر از مردم باشد، مقدم شدن تام او نسبت به امام (علیه السلام) و امور عادلانه تحقق یافته و او داناترین مردم به حلال و حرام می‌شود؛ و تو ادعا می‌کنی که داناترین به تفسیر قرآن هستی و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را می‌دانی؛ آنچه از تو می‌خواهیم این است که اول ثابت کنی داناترین مردم به حلال و حرام هستی و سپس می‌گوییم تو امام یا نایب امام هستی و می‌توانیم یک قیاس منطقی برایت شکل دهیم که: هر کس داناترین مردم به حلال و حرام باشد، او امام یا نایب امام است).

توضیح من: دلایل حلال و حرام، قابل پذیرش نمی‌باشد؛ به این خاطر که شما اصول عقلیه را جزو آن می‌دانید.



شما نسبت به حلال و حرام، از من داناتر نیستی (صغری)  
 توضیح من: این مسئله اختلافی است. قائل شدن به آن، مصادره به مطلوب است.  
 بنابراین شما امام و نماینده امام نیستی.  
 قطعاً نتیجه، در مورد نیابت اشتباه است؛ به این خاطر که مقدمات، اشتباه است.  
 و ما تو را تحدی می کنیم که آن صغری را تحقق بخشی، که سید حسنی آورده و آن اثبات  
 علمش به حرام و حلال از خلال بحث اصولی عالی در تفکر محکم اوست؛ و هر کس داناتر از  
 همه به محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ قرآن باشد و صاحب عظیم و معجزات باشد، قادر به  
 پاسخ به فکر محکم است. بگو منتظر باش و من نیز با شما منتظر می مانم و با قیاس منطقی ثابت  
 می کنیم که سید حسنی نایب عام و حقیقی امام و مطابق با مقدمات کبری و صغری و به حرام  
 و حلال داناست).

می گویم: معنا و مفهوم معرفت ایشان (علیه السلام) به حلال و حرام تقدیم شد، اما گفته ی او مبنی  
 بر این که ائمه در حکم شرعی استنباط می کنند همان طور که فقهایش چنین می کنند، مصیبت  
 بزرگی است. اهل بیت (علیهم السلام) اصول را نمی شناسند و اصلاً هیچ اهمیتی به تفکر محکم صاحبان  
 ندارند؛ بلکه سخن عجیب این است که می گویی هنگامی که مردم از ایشان دلیل بخواهند، از  
 سنت به آنان دلیل می دهند، آیا متوجه کلام خودت هستی؟! حدیثشان از سنت درحالی که  
 مورد سؤال در خصوص دلیل بوده، آیا دلیل از همین سنتی می آید که مورد سؤال قرار گرفته  
 است؟!!

و اما در باب قیاس ارسطویی تو، بی شک اشک ارسطو را در آوردی و قلبش را خون  
 کردی و آن از جمله یاوه گویی های عقلی شماست که خدا هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده و ای  
 مقلد! دین خدا با عقول ناقص آدمی زاد حاصل نمی شود چه رسد به عقول نارس.  
 ای ارسطوی این زمان، آیا به ما خبر نمی دهی که چگونه حقانیت مقدمه ی کبری تحقق یافته  
 است؟!!

سپس به سوی صرخی خودت برو و قیاسی که ذکر کردی را به او نشان بده بین در  
 موردش چه می گوید و سپس همدیگر را می بینیم! اما کلمات در مورد رؤیا چقدر به  
 خط خطی های کودکانه شباهت دارد!

کتاب (خلاصه‌ای از دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) را بخوان، سپس بعد از مشورت با صاحب فکر محکم، نکاتی را برای مناقشه مرتب کن، گمان نمی‌کنم که از تو راضی باشد و این روایت در مقابل توست: حسن بن علی الوشاء گوید: (مردی از مرو به همراه ما رجال واقفی بود. پس به او گفتم: تقوای الهی داشته باش. من هم مانند تو بودم اما خداوند قلبم را نورانی کرد، تو روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بدار و غسل کن و دو رکعت نماز بخوان و از خداوند بخواه که تو را در رؤیا بدین امر ارشاد و راهنمایی کند. پس به خانه بازگشتم و کتابی از ابی الحسن (علیه السلام) یافتم که در آن مرد را به این امر دعوت کنم، پس به سوی او رفتم و با خیر کردم و گفتم: خداوند را سپاس گو و صد بار استخاره بگیر؛ و بدو گفتم: من کتاب ابی الحسن (علیه السلام) را یافتم و خواستم آنچه که در آن است را به تو بگویم و از خداوند می‌خواهم که قلبت را نورانی گرداند. پس آنچه از روزه‌داری و دعا به تو گفتم را انجام بده... پس در سحرگاه روز شنبه به سویم آمد و گفت: شهادت می‌دهم که او امام مفترض الطاعه است. گفتم: چگونه یقین حاصل کردی؟ گفت: دیشب ابوالحسن (علیه السلام) در خواب به سویم آمد و فرمود: ای ابراهیم به خدا سوگند که به حق بازگشتی و اذعان داشت که کسی از آن آگاه نیست جز خداوند متعال).<sup>(۱)</sup>

و می‌گوید: (توضیح هفدهم: طلب تو در آوردن معجزه و تحدی با آن بر سید سیستانی، علی خامنه‌ای، سید محمد سعید حکیم، سید محمدحسین فضل‌الله و شیخ فیاض، به آن‌ها گفته‌ای هر کدام از معجزات پیامبران را بخواهند، برای آن‌ها می‌آورم. ما چنین چیزی از تو طلب نمی‌کنیم تا باعث رنج و مشقت نشود اما در عوض چیز ساده و آسانی را در حد توانت طلب می‌کنیم و آن این است که سید حسنی، علما را با معجزه‌ی فقه و اصول به تحدی فرا خوانده و آن مقدمه‌ی صحیح برای امام یا نایب او می‌باشد، همان‌طور که قبلاً ثابت کردیم؛ پس بر تو واجب است که اگر می‌توانی این مقدمه را باطل کرده و ثابت کنی که سید حسنی به حلال و حرام دانا نیست. در این صورت نظرات تو برای ما کامل و مؤید است و عاقلانه نیست که دو دعوت مجزا بر مکلف در یک آن واحد باشند؛ زیرا حق همواره یکی است و در طول زمان،

۱. الخرائج والجرائح: ج ۱ ص ۳۶۶ الحدیث ۲۳، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۵۳ الحدیث ۶، العوالم: ج ۲۲ ص

تصدیق یکی از آن دو به بطلان دیگری ختم می شود پس بر تو واجب است که ادعای سید حسنی و عدم حجیت معجزه اش را بر مکلف باطل کنی تا حجیت تام فقط برای دعوت تو باقی بماند).

می گویم: مقلدان صرخی این مقاله را بخوانند:

توقفی با محمود صرخی:

محمود صرخی از نخستین فقهای بود که از سید احمد الحسن (علیه السلام) طلب معجزه کرد و امر این مرد چه عجیب است، معجزه ای را طلب کرده که در طول تاریخ سابقه نداشته است؛ او از امام مهدی (علیه السلام) یا فرستاده ای ایشان معجزه ای طلب می کند که موضوعش علم اصول است و قبل از وقوف بر مسئله ای معجزه ای اصولی مزعوم، دوست دارم ابتدا مناقشه ای با شیخ نجفی و شیخ کورانی که اذعان دارند دلیل فرستاده ای امام مهدی (علیه السلام) محصور به معجزه می باشد و لا غیر داشته باشم.

می گویم: هیچ دلیلی بر این که معجزه یک دلیل شرعی بوده، وجود ندارد و معجزه در بهترین حالاتش مصداقی از مصادیق دلیل شرعی است و نیز هیچ دلیلی وجود ندارد که امام مهدی (علیه السلام) یا فرستاده ای قبل از ایشان حقانیت خود را از خلال معجزه ای مادی ثابت کند؛ بلکه روایات به امور دیگری غیر از معجزه ای مادی اشاره می کنند. در خطبه ای مشهور در بین رکن و مقام، امام مهدی (علیه السلام) با کتاب خدا احتجاج می کند: **(ای مردم هر کس در کتاب خدا با من احتجاج کند، من سزاوارترین مردم به کتاب خدا هستم).**<sup>(۱)</sup>

در حقیقت، نجفی و کورانی و غیرشان اصراری بر معجزه ای مادی ندارند؛ به این خاطر که ایشان خواستار حق هستند و اعتقاد دارند که راه به سوی حق، در معجزه منحصر است. و احتمالاً از خلال تمرکز بر آن می خواهند از ادله ای شرعی که وصی و فرستاده ای امام مهدی (علیه السلام)، سید احمد الحسن (علیه السلام) مطرح کرده، روی گردان شوند و اگر به راستی طالب حقیقت بودند بزرگان مراجع شیعه در جهان را به پذیرش درخواست سید احمد الحسن (علیه السلام) در می آوردند تا آن ها را به وسیله ای یکی از معجزات انبیاء، متقاعد سازد.

و در هر حال دوست دارم اکنون حدیث مختصری در باب معجزه ای معتمد، بر اساس آنچه

در کتاب (جهاد درب بهشت) به تألیف سید احمد الحسن (علیه السلام)، آمده است را بیان کنم؛ کتابی که می بینم- همان طور که شأن کتب دیگر سید چنین است- به عنوان یک دلیل برای صدق دعوتش، کفایت می کند.

طلب معجزه توسط مردم در حقیقت از تصورشان مبنی بر این که معجزه تمام شک و تردیدشان را زایل می گرداند، و آنان را به طور مستقیم به حق هدایت می کند، نشئت می گیرد؛ و به عبارت دیگر آنها معجزه را طلب می کنند؛ زیرا می خواهند علمی قاطع و با جزم و یقین بر عقول و قلوبشان مسلط شود، بدون این که ذره ای و نوک سوزنی شک و تردید در آن باقی گذارد؛ اما تأمل و تدبر در قرآن کریم حقیقتی مغایر با این تصورات را بر ما آشکار می سازد، که معجزه ای که مردم فرض می کنند آنها را به طور مستقیم به سوی حق می راند، برخاسته از اوهام و تصوراتشان می باشد؛ و معجزاتی که به دست پیامبران حاصل گشته- بیشترشان به درخواست اقوامشان بوده- هرگز به آن نتیجه ای که مردم می خواستند، که همان ایمان بی شک و یقین بوده، نرسید، بلکه باعث تکذیب و انکار و اتهام شد و گفتند: ﴿لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ﴾، (قطعاً می گفتند در حقیقت ما چشم بندی شده ایم بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده ایم).<sup>(۱)</sup> و این امر به سبب نقص معجزات نبوده بلکه به سبب طبیعت معجزه می باشد.

پس ایمانی که خداوند می خواهد، ایمان به غیب است و می فرماید: ﴿الْم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾، (الف لام میم \* این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایبشگان است \* آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند)،<sup>(۲)</sup> ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾، (بیم دادن تو تنها کسی را [سودمند] است که کتاب حق را پیروی کند و از [خدای] رحمان در نهان بترسد [چنین کسی را] به آمرزش و پاداشی پر ارزش مژده ده).<sup>(۳)</sup>

۱. الحجر: ۱۵.

۲. البقرة: ۱-۳.

۳. یس: ۱۱.

﴿وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾، (تا خدا معلوم بدارد چه

کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می کند آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است).<sup>(۱)</sup>

بنابراین معجزه‌ای که پیامبران می آورند، آن طور که مردم انتظار دارند نمی آید، که مسلط و مهیمن باشد و هیچ مجالی برای نفوذ شک و تردید یا تکذیب باقی نگذارد، بلکه در حقیقت این میدان برای کشف باطن و ضمیر مردم است تا حقیقت برخی دیگر را کشف کند و این که ایمان از روی اجبار و زور نباشد، بلکه برگرفته از انتخاب هوشیارانه باشد.

ایمان از راه غیب و انتخاب، میدان و مجالی برای معجزه می گستراند و معجزه به همراه خود راهی از شک و شبهه ارائه می دهد و آنان که در دلشان شک و تردید است، مرتد می شوند و به همین سبب بیشتر معجزات، مشابه با علمی که مردم می شناختند اتفاق می افتاد و امر آن گونه نیست که برخی ها متوهم شدند، بلکه تنها علوم زمان خاص را به تحدی فرا می خواند.

در حقیقت، تأمل و تدبر کوتاه، حقیقت مطلب را در مقابل ما همچون ثمره‌ی تازه قرار می دهد؛ مثلاً حضرت موسی (علیه السلام) با معجزه‌ای نزدیک به سحر و جادوگری که در زمانش بین مصریان منتشر شده بود آمد؛ و گمان نمی کنم صاحب انصاف بگوید که هیچ احدی از مصریان نمی توانست بگوید که این معجزه، سحر است درحالی که با چشم خود می دید نوعی سحر مثل سحر خودش می باشد، اما در قدرت و مهارتی فراتر از آن و چگونه است که فرعون و هم کیشانانش به آن شک کرده و گفتند که آن از بزرگ شماست...).

در حقیقت، این همان راز معجزه است و این همان راهی است که همواره گشوده باقی می ماند، بدین معنا که معجزه مورد نظر را مورد امتحان قرار می دهد تا ببیند آیا به تفاوتش بین علم منتشر شده در بینشان (مثلاً سحر و جادوگری) پی می برند و آیا فرقی در نوعشان هست؛ و در نهایت فرق و تفاوت موجود در آن، دال بر وجود خداوند قادر بر همه چیز است و این همان چیزی است که معجزه از مردم می خواهد، یا این که فرق و تفاوت فقط در درجه است و در این صورت دلالتش بر خداوند قادر نزد کسانی که دچار شک و تردید می شوند، منتفی می گردد. به عبارت دیگر میدان را برای تفکر و تدبر مردم رها می کند که: آیا معجزه‌ای که

موسی (علیه السلام) با خود آورده، حق است و بر ارتباطش با آسمان دلالت می‌کند یا این هم نوعی سحر است و با سحر و جادو فرقی نداشته جز این که قدرتش بیشتر بوده و در نهایت موسی (علیه السلام) پیامبر نیست بلکه ساحر است. آری سحر است بلکه ساحری بزرگ است.

و اگر می‌خواستیم انحراف قوم موسی (علیه السلام) به واسطه‌ی فتنه‌ی سامری و آنچه از سرگردانی چهل‌ساله‌ی قومش را تفسیر کنیم، اصل این انحراف را در چیزی جز شک به موسی (علیه السلام) و عدم ایمان حقیقی به او نمی‌یافتیم البته با ملاحظه به این که این انحراف بعد از مشاهده‌ی بسیاری از معجزات که برخی جداً نادر بوده مثل شکافتن سنگ و جوشش آب از آن، و شکافتن دریا و دیگر معجزات بسیاری که موسی (علیه السلام) با خود آورد، اتفاق افتاده است.

بنابراین، امتحان ایمان مردم به واسطه‌ی غیب ضروری است، بلکه کسانی که به غیب ایمان نیاورند، آوردن معجزه هیچ سودی برایشان ندارد: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾، (آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند)،<sup>(۱)</sup>

و قرآن معجزه‌ی جاودان رسول الله ﷺ است که هیچ معجزه‌ای با آن برابری نمی‌کند و با این وجود بار دیگر تأکید می‌کند که انسانی را هدایت نمی‌کند مگر این که به غیب ایمان داشته باشد؛ و شاید اشتباه نگفته باشم که هر کس معجزه‌ی مادی طلب می‌کند در حقیقت ایمان به غیب ندارد و شاید چنین شخصی نفس عصیانگر و سرکشش از ایمان به غیب ابا دارد و به همین سبب خواهان ایمان زوری و قهری از خلال طلب معجزه می‌باشد، درست مانند کسی که هیچ تسلطی بر نفس و مشاعرش نداشته و در مقابل خواسته‌های نفسانی‌اش زانو زده و هرچه نفسش امر می‌کند اطاعت می‌کند و در نهایت با ظن و گمان این که این روش سلامتی و راحتی است، خود را به هلاکت می‌رساند.

با بازگشت به معجزه‌ی اصولی که محمود صرخی به بدعت گذارده، می‌گوییم: علم اصول را فرد قراردهنده آن، با این ادعا بنا نهاده است که ما از زمان قانون‌گذاری و تشریح دور شدیم و از منابع ما، بخشی از بین رفته است؛ و آنچه از آن به دست ما رسیده، هرگز از دست اهل تحریف و بدایع، در امان نمانده از سویی دیگر، نیازها و مسائل و مکان‌های خالی به وجود

آمده که این یقین را به وجود آورده است که حرکت استنباط باید به حرکت در بیاید. و در رسیدن به استنباط حکم شرعی موفق شد و اینجا بود که برخی ها به وضع قواعد اصولی به عنوان یک راه بی نظیر اقدام کردند و علی رغم امکان مناقشه کردن در این مقدمه، از مناقشه‌ی آن به اعتبار این که خارج از اصل موضوع بوده خودداری می‌کنم.

اما این مقدمه حاوی امر مهمی است و آن: علم اصول، معلول غیاب امام (علیه السلام) یا قطع ارتباط با ایشان است، با توجه به این که امام (علیه السلام) همان قرآن ناطق و سنت صحیح و شریعت کامل می‌باشد و بر حسب مبانی و قواعد فلسفی که محمود صرخی و بیشترشان معتقدند، معلول همواره بر مدار وجود علت و عدمش می‌چرخد و بدان وابسته است؛ و در نتیجه، با حضور امام (علیه السلام) یا کسی که با حضرتش در ارتباط باشد این نیاز و حاجت به علم اصول، باطل می‌گردد؛ زیرا امام (علیه السلام) به عنوان صاحب شریعت، حضور یافته و با حضور علت، علم اصول قطع گردیده و خود علم نیز به‌طوری کلی محو و نابود می‌گردد.

در حقیقت معجزه‌ی اصولی مزعوم، چیزی جز وهم و خیال‌پردازی جاهلانه نیست. برخی مردم که نفس و روح خود را در دنیای معینی محصور می‌کنند، توهیشان به‌جایی می‌رسد که تصور می‌کنند دیگر دنیایی جز این دنیا که در آن سیر می‌کنند وجود ندارد یا دنیایشان، دنیای کامل است. کلامی از یک اندیشمند فرانسوی به نام فولتیر به یاد آوردم که می‌گوید: روزی جیرجیرکی درون سوراخ ملخی رفت و وقتی بزرگی و فراخی این سوراخ را دید تعجب کرد و با خود گفت: این سوراخ بزرگ و فراخ، حتماً باید ساخته‌ی دست الهه باشد! این جیرجیرک بیچاره دنیایش را محدود به سوراخ تنگ خود می‌بیند و به گمانش دیگر کسی نمی‌تواند بزرگ‌تر از آن را بسازد و او از درک تصور سوراخی بزرگ‌تر از سوراخ و محل زندگی خود ناتوان و عاجز است.

دوست دارم در این مجال، به محمود صرخی خبر دهم که علم اصول چیزی جز سوراخ کوچک در مقایسه با بیست‌وهفت حرف از علمی که قائم منتشر می‌کند، نبوده بلکه در حقیقت تصور و توهمی بیش نیست.

آری معجزه‌ی اصولی، یک توهم است که حتی محمود صرخی تصویری روشن از کیفیت و

چگونگی آن ندارد و هرگز به ما خبر نداده که معجزه‌ی اصولی باید به چه نحوی باشد! مثلاً ما معجزه‌ی شکافتن ماه را چنین تصور می‌کنیم که یک قرص ماه به دو نیم تقسیم می‌شود و مثلاً معجزه‌ی احیای مُردگان را در زنده شدن انسان مُرده در مقابل خود تجسم می‌کنیم، اما معجزه‌ی اصولی را چگونه تصور کنیم نمی‌دانم؟! زنده شدن مُرده برای ما یک معجزه است، زیرا ما در زنده کردنش ناتوانیم و علم اصول، یک علم واسطه‌ای (یعنی با تداخل عناصر مشترک در عمل استنباط حکم شرعی صورت می‌گیرد) و این علم بر حسابشان ضرورت داشته؛ زیرا ما حکم شرعی مستقیم یا بی‌واسطه را نمی‌توانیم بشناسیم و بر این اساس، آیا شناخت مستقیم و بی‌واسطه‌ی حکم شرعی از علم اصول یک معجزه است یا خیر؟؟

و چگونه از آن عاجز باشیم؟ و فرضاً یک حد معجزه‌گری برای علم اصول هست، چگونه مطمئن شوند علمی که امام (علیه السلام) یا فرستاده‌ی امام با خود بیاورد در حدّ همین اعجاز است؟؟ آیا دلیلی برای اطمینان به شناخت قبلی‌شان مبنی بر این که هر کس با آن بیاید، امام (علیه السلام) یا فرستاده‌ی امام است، وجود دارد؟! این باطل است، زیرا اصل طلبشان به معجزه‌ی اصولی، تعریفی برای امام (علیه السلام) یا فرستاده‌ی ایشان است، یا این که شاید پیش از این تصویری برای حدود اعجاز فرض کرده باشند و بر این اساس اگر امام (علیه السلام) یا فرستاده‌ی امام (علیه السلام) به آن‌ها بگوید آنچه به‌عنوان (معجزه‌ی اصولی) می‌نامید، تعبیر اشتباهی از علم اعجازی است، علمی که تمام بشریت از آن مطلع شوند و این علم قطعاً علم اصول نیست، هرگز تصدیقش نمی‌کنند. در حقیقت بر محمود صرخعی و اتباعش شایسته‌تر بود که متوجه شوند علم اصول را ضرورت جهل ما به حکم شرعی، به وجود آورده است، همان‌طور که می‌دانند؛ و علت وجودش، جهل ماست و به وجود دائمی و نیز به اعتبار جهل ما اشاره می‌کند. آری، به نظر شما، هدف آن کامل نمودن کمبود ما و جایگزینی به جای نادانی ماست. ولی ما این علم را اختراع نمودیم. ما می‌دانیم که این راه صحیحی است که باطل، در آن راه ندارد. و دلیل این مسئله، این است که ما تصویری از شکل برتر آن نداریم. و به همین سبب می‌بینی که هر اصولی یک منظومه‌ی کامل می‌بیند و به مقتضای آن عملش را وسعت می‌بخشد حتی اگر در آخر متناقض شود یا بر آن چیزی بیفزاید که از ابتدا در آن نبوده است.

عدم وجود تصویری از صورت مثالی برای منهج علم اصول، ما را به عدم صحت طریقه‌ی



آن سوق می دهد؛ پس چگونه ممکن است به وجود حدود معجزه گر برای این منهج یقین یابیم، در حالی که به طور قطعی از صحتش اطمینان نداریم بلکه احتمال می دهیم که به طور تأکید روش باطلی است.

و این امر در حقیقت بر محمود صرخی دشوار آید، مردی که به اعلیت و علم اصول شهرت یافته، اما مشکل اینجاست که اتباعش بسیار بر علم اصول تأکید می ورزند در حالی که هیچ چیزی از آن نمی فهمند و اگر از یکی پرسى که علوم اصول چیست؟ به تو می گوید: علم متشکل از عناصر مشترک، و اگر از او پرسى: و بعد؟ پاسخت را در سایه سکوت می دهد، نه بعد از آن حرفی زده و نه قبل از آن، و امرشان دو کلمه بیش نبود که حفظ کرده است والسلام.

و می گوید: (توضیح هجدهم: اما مسئله ی مباهله که برای اثبات حقانیت دعوت مطرح کردی، آشکار است که مباهله برای اثبات حق در مقابل انکار معاندین و مُنکران است و بعد از این که در موارد قبلی، بطلان دعوت و عدم حقانیت آن را به طور کلی ثابت کردیم، مسئله ی مباهله نیز به دلیل عدم تحقق موضوعش، منتفی می گردد. لذا بر تو واجب است که حقانیت دعوت خود را از خلال بطلان نظرات و طرح های مقارن با آن همچون ایده ی سید حسنی که با دلیل ثابت شده را اثبات کنی و بعد از آن می توانی با مُنکران دعوت مباهله کنی).

می گویم: چگونه بطلان دعوت مبارک را ثابت کردید؟ در مورد نصاری بُحران چه می گویی آن هنگام که با رسول الله ﷺ با همان سفسطه گری که روبه رو شدیم، مواجه شدند و گفتند هیچ دلیلی برای حقانیت خود نداری، پس با تو مباهله نمی کنیم. در پاسخشان چه می گویی؟؟ و نظرت چیست! آیا شلغمانی که مدعی دروغین سفارت بود، دلیل در دست داشت و یا حجتش فقط در همین بوده که با حسین بن روح یکی از سفرای امام (علیه السلام) نسبت داشته است؟! شکی نیست که حجتش لغو بوده و با این وجود موافقت کرد که با حسین به روح مباهله کند.

ابوعلی بن همام گوید: (محمد بن علی شلغمانی عزاقری نزد شیخ حسین بن روح - یکی از سفیران امام مهدی (علیه السلام) - رفت و از شیخ خواست که با او مباهله کند و گفت: من صاحب

آن شخص (مهدی) هستم و مأمور به آشکار ساختن مواضع علم شدم و ظاهر و باطن آن را آشکار کردم، پس با من مباحله کن. شیخ - خداوند از او خشنود باشد - در پاسخ به او گفت: هر کس پیش رود، قطعاً مورد خصم قرار می‌گیرد، پس عزاقری پیش رفت و در دم به هلاکت رسید.<sup>(۱)</sup>

می‌گوید: (مورد هشتم: از ائمه (علیهم السلام) روایت شده: هر کس مدعی این امر شود خداوند عمر او را کوتاه می‌کند، جز صاحبش)، توضیح هفدهم: آری بعد از این که خداوند عمر امام جند السماء را بعد از مدتی گمراهی و تجاوز بر مقام مقدس صاحب امر (علیه السلام) قطع کرد، تو نفر بعدی خواهی شد و از هستی نابود خواهی شد و قوم، خاکسترت را در دریا یا هوا پخش می‌کند و عبرتی برای دیگران خواهی شد، مگر این که به سوی پروردگارت رجوع کرده و توبه کنی).

می‌گویم: چه نزدیک است زمانی که تو و گوساله‌ات که به جای خدا به پرستش گرفته‌ای خواهید دانست که خدا عمر چه کسی را از ریشه می‌کند.

می‌گوید: (توضیح هجدهم: اما ادعایت در مورد آشکار کردن قبر زهرا (علیها السلام)، یک ادعای بی‌دلیل است و تو تنها به قبری اشاره می‌کنی که مدعی هستی قبر ایشان است در حالی که افترا و دروغ می‌بندی؛ زیرا اگر تسلیم این گفته‌ات شویم که می‌توانی قبر زهرا (علیها السلام) را برای ما آشکار سازی، چه کسی باور می‌کند که این قبر زهرا (علیها السلام) است؛ شاید تو داری به ما دروغ می‌گویی).

می‌گویم: ای ابله نادان، این جواب است؟! چرا از خدا سؤال نمی‌کنی تا به تو و آن گوساله‌ات بصیرت بدهد تا به صحت آنچه سید احمد الحسن (علیه السلام) اشاره کرده‌اند پی ببری؟ یا بر قلب‌ها مهر زده شده؟؟؟

می‌گوید: (توضیح نوزدهم: اما آنچه ذکر کردی که دعوت احمد الحسن (علیه السلام) به تصحیح عقاید پرداخته است، در حالی که دیگران سرگرم علم فقه هستند، این امر حقیقت ندارد؛ تو کجا بودی آن زمان که صدر اول (علیه السلام) در تمام علوم فرو رفته و نظریات جدیدی در عقیده و اقتصاد، سیاست، اصول، فلسفه و تاریخ مطرح کرد، و کجا بودی آن زمان که صدر دوم (علیه السلام)

در زمینه‌ی تاریخ و تفسیر و عقاید و فقه و اصول کتاب می‌نگاشت و زمان نوشتن موسوعه‌ی مهدویت کجا بودی که به حل قضیه‌ی مهدویت با موضوعیت و علمیت پرداخته است؛ و حقایق هفت‌ای را برای قضیه‌ی مهدویت و ظهور مقدس بیان کرد و مسائل و قضایایی را به صورت، نظریه‌هایی ارائه داده است. و برخی دیگر را باطل کرده است و به کامل بودن برخی با دلیل علمی و مناقشه و برهان و حجت، اشاره کرده و تو گویا نمی‌بینی که سید حسنی بر درب تمام علوم در تفسیر و فقه و اصول و تاریخ کوبیده و تو را به بحث‌های خود در یک مسابقه‌ی علمی در میدان علماء به تحدى فرا می‌خواند).

می‌گویم: صدر اول و دوم علیه السلام کدام عقاید را تصحیح کرده‌اند، ما را به آن‌ها راهنمایی کن! تو حتی معنای عقاید را هم نمی‌دانی به این سبب که آن را در زمره‌ی علوم فقه و اصول و تاریخ قرار داده‌ای!!! آیا تو به موسوعه‌ی سید صدر علیه السلام اعتقاد داری؟ ما به وجود نقص‌های زیاد علمی در آن معتقدیم.

و آخر می‌گویم: از خلال کتاب مدعی ناصر المهدی مستفاد می‌شود که اتباع صرخی دشمنی سرسختی با حدیث اهل‌بیت علیهم السلام دارند و اگر وقت خود را اندکی صرف مطالعه‌ی آن می‌کردند، بی‌شک قانعشان می‌کرد، بلکه آبروی آن‌ها را از رسوایی به دست جهل و نادانی‌شان حفظ می‌کرد و نیز آشکار است که با خلق صالح و شریف، دشمنی دارند.

و در پاسخ به آنچه از سؤالاتش مانده، خواندن این بیان کفایت می‌کند:

سید احمد الحسن یمانی موعود علیه السلام:

از سید احمد الحسن علیه السلام وصی و رسول امام مهدی علیه السلام، سؤال کردیم:

یمانی کیست؟ و آیا حدودی برای این شخصیت وجود دارد که با آن شناخته شود؟ مثلاً آیا او از یمین می‌باشد و آیا او معصوم می‌باشد، به‌طوری‌که مردم را به باطل نکشاند و آن‌ها را از حق خارج نسازد؟ و همان‌طور که در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: (پرچم وی پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست از آن سرپیچی کند؛ و اگر کسی این کار را انجام داد از اهل جهنم است. چون وی دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند)؟

سید احمد الحسن علیه السلام این‌گونه پاسخ فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله، در آغاز باید دانسته شود که مکه از تمامه است، و تمامه از یمن. پس حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندان ایشان همگی یمنی هستند،<sup>(۱)</sup> محمد (صلی الله علیه و آله) یمنی است و علی (علیه السلام) یمنی است و امام مهدی (علیه السلام) یمنی است و دوازده مهدی بعد از او یمنی هستند، پس مهدی اول یمنی است، و این را علمای عامل گذشته که رحمت خدا بر آنها باد می دانستند: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيَاً﴾، (اما پس از ایشان فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند و به‌زودی (بجازات) گمراهی خود را خواهند دید).<sup>(۲)</sup>

و علامه مجلسی (رحمته الله) در بحار الانوار سخن اهل بیت (علیهم السلام) را (حکمت یمانیه)<sup>(۳)</sup> نامیده است، بلکه از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شده که عبدالمطلب (علیه السلام) نیز خانه کعبه را به نام «کعبه یمانیه» نامیده بود.<sup>(۴)</sup>

فقد ورد فی الروایة عن الباقر (علیه السلام): (ولیس فی الرايات رایة أهدی من رایة الیمانی، هی رایة هدی؛ لأنه یدعو إلى صاحبکم، فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وکل مسلم، وإذا خرج الیمانی فانهض إلیه، فإن رایته رایة هدی، ولا یحل لمسلم أن یتنوی علیه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه یدعو إلى الحق وإلى طریق مستقیم)؛ اما راجع به حدود شخصیت یمنی، در روایتی از امام باقر (علیه السلام) این گونه وارد شده است: (و در پرچم‌ها پرچمی هدایت یافته تر از پرچم یمنی نیست و آن پرچم هدایت است چون که شما را به سوی صاحبان دعوت می کند و اگر یمنی خروج کرد فروختن اسلحه حرام می شود. و اگر یمنی خروج کرد؛ به سوی او به پا خیز زیرا که پرچمش پرچم هدایت است، و جایز نیست مسلمان از او سرپیچی کنند، و اگر کسی این کار را انجام دهد از اهل جهنم می باشد، زیرا که او دعوت به حق و هدایت به راه

۱. رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (... بهترین مردان، اهل یمن و ایمان، یمن و من یمنی هستیم...)، بحار الأنوار: ج ۵۷ ص

۲۳۲، الأصول الستة عشر: ص ۸۱.

۲. مریم: ۵۹.

۳. مقدمه‌ی بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱.

۴. رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (ایمان یمنی و حکمت، یمانیه است). الکافی: ج ۸ ص ۷۰ ح ۲۷.

۵. بحار الأنوار: ج ۲۲، ۵۱، ۷۵ و نیز خداوند کعبه را در مناجات با عیسی (علیه السلام) در توصیف رسول الله (صلی الله علیه و آله) یمانیه نامیده است: (... ای عیسی! دین او حنفی و قبله اش یمنی است و او از حزب من و من به همراه او هستیم...).

الکافی: ج ۸ ص ۱۳۹.

راست می‌کند).<sup>(۱)</sup>

چند نکته بسیار مهم از حدیث فوق:

۱- (جایز نیست هیچ مسلمانی از او سرپیچی کند، و اگر کسی این کار را انجام دهد از اهل جهنم می‌باشد).

و این به این معناست که یمانی صاحب ولایت الهی است و هیچ‌کس صاحب این ولایت نمی‌باشد به طوری که اعراض از او، انسان را وارد جهنم کند (حتی اگر نماز بخواند و روزه بگیرد)<sup>(۲)</sup> مگر این که از خلفای خداوند در زمین باشد که عبارت‌اند از پیامبران و مرسلین و امامان و مهدیین علیهم‌السلام.

۲- (او دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند)؛ و دعوت به حق و راه راست (صراط مستقیم) به این معناست که این شخص اشتباه نمی‌کند تا مردم را وارد باطل کند، یا اینکه آن‌ها را از حق خارج سازد؛ و به این معناست که او معصوم و منصوص‌العصمه است؛ بنابراین، این قید در حدیث، ثمره بزرگی در مشخص کردن شخصیت یمانی دارد و برداشت هر معنی دیگری از این جمله (دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند) آن را لغو و بی‌فایده

۱. الغیبه النعمانی: ص ۲۶۴.

۲. و این از حدیث امام باقر علیه‌السلام در روایت یمانی برداشت می‌شود؛ بدین معناست که حضرت علیه‌السلام بیان کردند که آتش، عاقبت روی گردانی از یمانی می‌باشد حتی اگر اهل عبادت و نماز و روزه و... باشد؛ و نیز روایاتی در این باب ذکر شده که هیچ احدی وارد دوزخ نمی‌شود مگر با انکار امامی منصوب از سوی خداوند متعال. امام باقر علیه‌السلام فرمودند: (خداوند متعال فرموده است: هر رعیتی از اسلام که پیرو امام ظالم و ستمکاری شود که از سوی خدا نیست، هر چند که بهترین رعیت در اعمال نیک و با تقوا باشد اما آن را عذابی سخت خواهم داد و نیز هر رعیتی از اسلام که تابع امام عادل از سوی خداوند باشد هر چند به نفس خود ظلم و ستم کرده است، اما از آن در می‌گذرم و مورد رحمت و غفران قرار می‌دهم). الکافی: ج ۱ ص ۳۷۶.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: (خداوند از عذاب اُمّتی که پیرو و تابع امامی شده که از سوی او منصوب نشده هر چند آن اُمّت در اعمال خود بهترین بوده، شرم ندارد و نیز از عذاب و از عقاب اُمّتی که به امام منصوب از سوی او اقتدا کرده هر چند که بدترین اعمال را دارند، شرم دارد). الکافی: ج ۱ ص ۳۷۶.

می‌کند؛ زیرا دیگر روشن‌کننده خصوصیات شخصیت یمانی نمی‌باشد و ائمه (علیهم السلام) از گفتن کلام لغو مبرا هستند. پس نتیجه می‌گیریم که یمانی حجتی از حجت‌های خدا در زمین است و معصوم و منصوب‌العصمه است؛ و در روایات متواتر و متون قطعی موجود است که حجت‌های الهی پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ائمه دوازده‌گانه (علیهم السلام) و مهدیون دوازده‌گانه (علیهم السلام) می‌باشند. و غیر از ایشان هیچ حجت معصوم دیگری بر زمین نمی‌باشد و آن‌ها تمام نعمت و کمال دین و ختم رسالات آسمانی هستند که یازده امام از ایشان از دار دنیا رفته‌اند و امام مهدی (علیه السلام) و دوازده مهدی (علیهم السلام) باقی مانده‌اند؛ و یمانی مردم را به سوی امام مهدی (علیه السلام) دعوت می‌کند، پس یمانی باید نخستین مهدیین باشد... ﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾، (آنها فرزندانانی بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست).<sup>(۱)</sup>

و این ثابت است که اولین از مهدیین در زمان ظهور امام مهدی (علیه السلام) موجود می‌باشد و او نخستین کسی است که به امام مهدی (علیه السلام) ایمان می‌آورد و مردم را برای قیام پدرش آماده می‌سازد؛ و این جمله (او اولین کسی است که به حضرت مهدی (علیه السلام) ایمان می‌آورد) در وصیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ذکر شده است و از اینجا شخص یمانی منحصر می‌شود در مهدی اول (از مهدیون دوازده‌گانه). و احادیث معصومین (علیهم السلام)، نام و صفات و محل سکونتش را به تفصیل بیان کرده‌اند. نامش احمد و کنیه‌اش عبدالله یا همان اسرائیل است و مردم او را اسرائیلی می‌نامند و ناگزیرند که او را اسرائیلی بنامند.

و رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (أسمی أحمد وأنا عبد الله أسمى إسرائيل فما أمره فقد أمرني وما عناه فقد عناني)، (نامم احمد است و من عبدالله هستم. نامم اسرائیل است و هر آنچه که او را امر کرده مرا نیز امر کرده است و هر آنچه او را اشاره کرده مرا نیز اشاره کرده است).<sup>(۲)</sup>

و مهدی اول نخستین سیصد و سیزده نفر است و او از بصره می‌باشد و در گونه راستش اثر و در سرش شوره است و بدنش مانند بدن موسی بن عمران (علیه السلام) و در پشتش ختم نبوت و در وصیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مذکور می‌باشد؛ و او عالم‌ترین خلق [پس از ائمه (علیهم السلام)] به قرآن و

۱. آل عمران: ۳۴.

۲. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۴۴، البرهان: ج ۱ ص ۹۵، بحار الأنوار: ج ۷ ص ۱۷۸.

تورات و انجیل، و در آغاز ظهورش جوان است. در حدیثی از پیامبر خدا که در آن علامات ظهور را ذکر می‌کند آمده است: (... سپس جوانی را ذکر کرد و فرمود: اگر وی را مشاهده کردید با او بیعت کنید، چون او خلیفه مهدی (علیه السلام) است).<sup>(۱)</sup>

از امام جعفر صادق (علیه السلام)، از امام باقر (علیه السلام)، از امام سجاد (علیه السلام)، از امام حسین (علیه السلام)، نقل می‌فرمایند که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند: (رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب وفاتشان فرمودند: ای ابا الحسن کاغد و دواتی بیاور و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وصیت خود را املاء فرمود و علی (علیه السلام) می‌نوشت تا بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام می‌باشند و بعد از آن‌ها دوازده مهدی. پس تو یا علی اولین دوازده امام می‌باشی. و حدیث به درازا کشید تا اینکه فرمود: ... و چون هنگام وفات علی‌النقی (علیه السلام) رسید ولایت را به فرزندش حسن (علیه السلام) بسپارد و چون هنگام وفات حسن (علیه السلام) رسید ولایت را به فرزندش (م ح م د)، مستحفظ از آل محمد (علیه السلام) تسلیم می‌کند و ایشان دوازده امام می‌باشند؛ و بعد از آن دوازده مهدی می‌باشند. پس هنگامی که وفات (حجت بن الحسن (علیه السلام)) رسید آن (ولایت) را به فرزندش که نخستین مهدیین است می‌سپارد، و برای او سه نام است؛ یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آن‌ها عبدالله و احمد هستند، و نام سومین مهدی است و او اولین مؤمنان است).<sup>(۲)</sup>

وعن الصادق (علیه السلام) أنه قال: (إن منا بعد القائم اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين (علیه السلام)). امام صادق (علیه السلام) فرمود: (از نسل ما بعد از قائم دوازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) می‌باشند).<sup>(۳)</sup>

وعن الصادق (علیه السلام) قال: (إن منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين (علیه السلام)). امام صادق (علیه السلام) فرمود: (از نسل ما بعد از قائم یازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) می‌باشد).<sup>(۴)</sup>

۱. بشارة الإسلام: ص ۳۰، وفي إمتاع الأسماع للمقريزي: ج ۱۲ ص ۲۹۶، قال: (وفي رواية: فإذا رأيتوهم فبايعوهم ولو حبوا على الثلج، فإنه خليفة المهدي)، (اگر او را دیدید با او بیعت کنید، ولو با خزیدن بر برف‌ها، زیرا او خلیفه‌ی مهدی (علیه السلام) است).

۲. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷، الغيبة للطوسي: ص ۱۵۰، غاية المرام: ج ۲ ص ۲۴۱.

۳. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸، البرهان: ج ۳ ص ۳۱۰، الغيبة للطوسي: ص ۳۸۵.

۴. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵.



و منظور از «قائم» در روایت دوم «مهدی اول» می باشد، نه امام مهدی [محمد ابن الحسن العسکری (علیه السلام)]، برای این که پس از امام مهدی (علیه السلام) دوازده مهدی می باشد نه یازده مهدی. وقال الباقر (علیه السلام) فی وصف المهدي الأول: (... ذاك المشرب حمرة، الغائر العينين المشرف الحاجبين العريض ما بين المنكبين برأسه حزاز و بوجهه أثر رحم الله موسى). و امام باقر (علیه السلام) در مشخصات مهدی اول فرمود: (دارای صورتی قرمز، چشم‌های گود، ابروهای برجسته و شانه‌های عریض است و در سرش شوره و در صورتش اثری است، رحمت خدا بر موسی (علیه السلام) باد).<sup>(۱)</sup>

وعن أمير المؤمنين (علیه السلام) فی خبر طويل: (... فقال (علیه السلام): ألا وإن أولهم من البصرة و آخرهم من الأبدال...)). و از امیر مؤمنان (علیه السلام) در خبری طولانی که در آن اصحاب قائم (علیه السلام) را ذکر می کند آمده است که: (... اولین آنها از بصره و آخرین آنها از ابدال می باشد).<sup>(۲)</sup>

وعن الصادق (علیه السلام) فی خبر طويل سمی به اصحاب القائم (علیه السلام): (... ومن البصرة... أحمد...)). و از امام صادق (علیه السلام) در روایتی طولانی که نام یاران قائم (علیه السلام) را ذکر می کند آمده است: (... و از بصره... احمد...)<sup>(۳)</sup>

عن الباقر (علیه السلام) قال: (... له - أي للقائم - اسمان، اسم يخفي واسم يعلن، فأما الذي يخفي فأحمد، وأما الذي يعلن فمحمد). و از امام باقر (علیه السلام) نقل است که فرمود: (قائم دو نام دارد نامی مخفی و نامی آشکار، نام مخفی احمد و نام آشکار محمد).<sup>(۴)</sup>

و احمد نام مهدی اول است و محمد نام امام زمان (علیه السلام) می باشد، همان طور که در وصیت پیامبر خدا ﷺ به آن اشاره شد.

وعن الباقر (علیه السلام): (إن لله تعالى كنزاً بالطالقان ليس بذهب ولا فضة، اثنا عشر ألفاً بخراسان شعارهم: " أحمد أحمد "، يقودهم شاب من بني هاشم على بغلة شهباء، عليه عصابة حمراء، كأني أنظر إليه عابر الفرات، فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إليه ولو حبواً على الثلج)، و امام باقر (علیه السلام) می فرماید: (برای خدای تعالی گنجی در طالقان است نه طلاست و نه نقره بلکه دوازده هزار

۱. غيبة النعماني: ص ۲۱۵ - یعنی شبیه موسی بن عمران (علیه السلام) است.

۲. بشارة الإسلام: ص ۱۴۸.

۳. بشارة الإسلام: ص ۱۸۱.

۴. کمال الدین و تمام النعمة: ج ۲ ص ۶۵۳ ب ۵۷.



نفر در خراسان‌اند که شعارشان «احمد... احمد» است. و رهبر آن‌ها جوانی از بنی هاشم سوار بر قاطری سپید رنگ است و پیشانی‌بندی قرمز رنگ بر پیشانی بسته است، گوپی به او می‌نگرم که از رود فرات هم می‌گذرد؛ اگر دعوت او را شنیدید به‌سوی او بشتابید حتی اگر مجبور باشید سینه‌خیز بر روی یخ‌ها حرکت کنید).<sup>(۱)</sup> احمد نام مهدی اول است.

و در کتاب ملاحم و فتن، تألیف سید بن طاووس حسنی آمده است: (قال أمير الغضب ليس من ذی ولا ذهو لكنهم يسمعون صوتاً ما قاله إنس ولا جان بايعوا فلاناً باسمه ليس من ذی ولا ذهو ولكن خلیفة یمانی). (امیر غضب نه از این و نه از آن است، بلکه آن‌ها صدایی می‌شنوند که نه انسانی آن را گفته و نه جن: که بیعت کنید فلان را [ و او را به نامش می‌خواند ] نه از این است نه از آن، بلکه او خلیفه‌ی یمانی است).<sup>(۲)</sup>

در الملاحم والفتن سید بن طاووس الحسنى: (فيجتمعون وينظرون لمن يبایعونه فبناهم كذلك إذا سمعوا صوتاً ما قال إنس ولا جان بايعوا فلاناً باسمه ليس من ذی ولا ذه ولكن خلیفة یمانی)، (گرد هم می‌آیند و به آن کسی که با او بیعت می‌شود می‌نگرند و صدایی می‌شنوند که نه انسانی آن را گفته و نه جن: که بیعت کنید فلان را [ و او را به نامش می‌خواند ] نه از این است نه از آن بلکه او خلیفه‌ی یمانی است).<sup>(۳)</sup>

و شیخ علی کورانی در کتاب معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام) آورده است که: (مهدی نیست مگر از قریش، و خلافت جزء در آن‌ها نیست، و اصل و نسبی در یمن دارد).<sup>(۴)</sup>

حالا که معلوم شد مهدی اول از نسل امام مهدی (علیه السلام) است. پس باید دارای نسل نامعلوم باشد، برای اینکه نسل امام مهدی (علیه السلام) برای ما آشکار نیست، و این مشخصات، هم مطابق بر یمانی منصور و هم مطابق بر مهدی اول است. چون که هر دو، یک شخص می‌باشند. و زیاده بر آن اگر خواستی می‌گوییم: که یمانی آماده‌کننده مقدمات ظهور مقدس می‌باشد و از سیصد و سیزده نفر است و پرچم را به دست امام مهدی (علیه السلام) تسلیم می‌کند، و مهدی اول

۱. منتخب الأنوار المضيئة: ص ۳۴۳.

۲. الملاحم والفتن للسید ابن طاووس الحسني: ص ۲۷.

۳. الملاحم والفتن: ص ۸۰.

۴. معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام): ج ۱ ص ۲۹۹.

نیز در زمان ظهور مقدس موجود می‌باشد و اولین ایمان آورنده به امام مهدی (علیه السلام) در آغاز ظهور و قبل از قیامش می‌باشد؛ پس باید یکی حجت بر دیگری باشد و با توجه به اینکه امامان و مهدیین حجج خدا بر تمامی خلق می‌باشند و مهدی اول از ایشان است پس وی حجت بر یمانی است [اگر یک شخص نباشند] و در نتیجه مهدی اول رهبر نهضت آماده‌سازی ظهور می‌باشد؛ پس نقش یمانی فقط کمک‌رسانی به او می‌شود و این درست نیست برای اینکه یمانی مذکور در روایات معصومین (علیهم‌السلام)، آماده‌کننده اصلی و رهبر حرکت ظهور مقدس است، پس حتماً مهدی اول همان یمانی است و یمانی همان مهدی اول است که نامش احمد و از بصره و در گونه راستش اثری است و در آغاز ظهورش جوان و در سرش شوره و عالم‌ترین مردم به قرآن و تورات و انجیل (بعد از ائمه است) و نسلش نامعلوم و لقب مهدی را دارا می‌باشد و او از طرف خدا امام است، که باید اطاعت شود و هیچ مسلمانی حق ندارند از دستور وی سرپیچی کند و هر کس که این کار را انجام دهد از اهل جهنم است، زیرا او دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند.

و مردم را به سوی امام زمان (علیه السلام) دعوت می‌کند... و برای تحقیق در هر آنچه که وارد شده از مشخصات مهدی اول در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام)، مراجعه کنید به کتاب الغیبه نعمانی و الغیبه طوسی و کمال الدین صدوق و بحار<sup>(۱)</sup> و غیر آن از کتاب‌های حدیث.

و در اینجا باید بدانیم که پیروان یمانی [سیصد و سیزده نفر اصحاب امام (علیه السلام)] همه یمانی می‌باشند، به اعتبار اینکه آنها را به رهبرشان، یمانی نسبت می‌دهند، و از جمله آنها یمانی صنعاء و یمانی عراق است.

﴿كَلَّا وَالْقَمَرَ \* وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ \* وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ \* إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ \* نَذِيرًا لِلْبَشَرِ \* لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ \* كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ \* إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ \* فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ الْمُجْرِمِينَ \* مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ \* قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ \* وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ \* وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ \* وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ \* حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ \* فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ \* فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ \* كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ \* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ \* بَلْ يَرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَّةً \* كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ \* كَلَّا

إِنَّهُ تَذَكِرَةٌ \* فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ \* وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ﴿١﴾،  
 (نه چنین است [که می‌پندارند] سوگند به ماه \* و سوگند به شامگاه چون پشت کند \* و  
 سوگند به بامداد چون آشکار شود \* که آیات [قرآن] از پدیده‌های بزرگ است \* بشر را  
 هشداردهنده است \* هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا بازایستد \* هر کسی در گرو  
 دستاورد خویش است \* به‌جز یاران دست راست \* در میان باغ‌ها از یکدیگر می‌پرسند \*  
 درباره مجرمان \* چه چیز شما را در آتش [سقر] درآورد \* گویند از نمازگزاران نبودیم \* و  
 بینوایان را غذا نمی‌دادیم \* و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم \* و روز جزا را دروغ  
 می‌شمردیم \* تا مرگ ما در رسید \* از این رو شفاعت‌کنندگان به حال آن‌ها سودی  
 نمی‌بخشد \* چرا آن‌ها از تذکر روی گردانند \* گویی گورخرانی رمیده‌اند \* که از مقابل شیری  
 فرار کرده‌اند \* بلکه هرکدام از آن‌ها انتظار دارد نامه جداگانه‌ای از سوی خدا برای او فرستاده  
 شود \* چنین نیست که آنان می‌گویند بلکه آن‌ها از آخرت نمی‌ترسند \* چنین نیست که آن‌ها  
 می‌گویند آن قرآن يك تذکر و یادآوری است \* هر کس بخواهد از آن پند می‌گیرد \* و  
 هیچ کس پند نمی‌گیرد مگر اینکه خدا بخواهد او اهل تقوا و اهل آمرزش است).<sup>(۱)</sup>

(قسم به ماه): ماه «وصی امام» است.

(و قسم به شب): شب «دولت ظالمان» است.

(و قسم به صبح): صبح طلوع امام مهدی (علیه السلام) است و آغاز ظهورش به وصی‌اش مانند  
 آغاز طلوع خورشید به شعاع آن است، برای اینکه خودش خورشید و وصی‌اش شعاع  
 خورشید است.

(آن یکی از حوادث بزرگ است) یعنی قیامت صغری؛ و وقایع بزرگ الهی سه تاست،  
 قیامت صغری، رجعت و قیامت کبری.<sup>(۲)</sup>

(هشدار و اندازی است برای همه انسان‌ها) هشداردهنده و انذار دهنده، همان «وصی و

۱. المدثر: ۵۶-۳۲.

۲. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (أيام الله ثلاثة: يوم يقوم القائم (عليه السلام)، ويوم الكرة، ويوم القيامة)، (روزهای بزرگ خدا  
 سه روز هستند: روز قیام قائم، روز رجعت و روز قیامت). مختصر البصائر الدرجات: ص ۱۸.

مهدی اول (یمانی) است؛ و او فرستاده امام مهدی (علیه السلام) است. او بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده از عذاب دردناک است تا فردی که می‌خواهد پیشی بگیرد، پیشی بگیرد و فردی که می‌خواهد از کاروان امام مهدی (علیه السلام) عقب بماند، عقب بماند. (۱)

**(هرکسی در گرو دستاورد خویش است)؛** و این معلوم است و هر انسانی برای اعمالش حساب پس می‌دهد «الا اصحاب یمین»؛ و اینان از حساب مستثنا می‌باشند و آن‌ها مقربان و از اصحاب یمانی و سیصد و سیزده نفر از یاران امام مهدی (علیه السلام) هستند؛ بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، خداوند متعال می‌فرمود: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ \* فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ﴾، **(پس اگر او از مقربان باشد \* در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است).** (۲)

**(آن‌ها در باغ‌های بهشت‌اند و درباره کفار سؤال می‌کنند... چه چیزی شما را به دوزخ وارد ساخت، کفار می‌گویند ما از نماز گزاران نبودیم)** یعنی از پیروان ولی خدا و خلیفه او وصی امام مهدی (علیه السلام) (مهدی اول = یمانی موعود) نبودیم پس جایز نیست کسی از یمانی سرپیچی کند و اگر کسی این کار را کرد پس وی از اهل جهنم است، پس خدا برای من کافی و بهترین تکیه‌گاه است.

امیر المؤمنان علی (علیه السلام) گرفتار معاویه بن هند (لعنت خدا بر او باد) و قومی که تفاوت بین شتر نر و ماده را تشخیص نمی‌دادند، شد و امروز گرفتار گشتم، همان‌طور که پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) گرفتار گشت؛ ولی من گرفتار هفتاد معاویه (لعنت خدا بر او باد) شدم و تابعین آن‌ها قومی هستند که فرق شتر نر و ماده را تشخیص نمی‌دهند و خداوند از آنچه توصیف می‌کنند پاک و منزّه است.

به خدا قسم که پیامبر خدا ﷺ و پدرانم ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) همه خصوصیات مرا بیان کردند، مرا به‌دقت وصف کردند و نام و محل سکونت‌م را بیان فرمودند؛ پس هیچ مشکل و شبهه‌ای در من باقی نمی‌ماند و این بیان من روشن‌تر از خورشید در روشنایی روز است و من

۱. عن الإمام الصادق (علیه السلام): في تفسير بعض الآيات القرآنية قال: (... وقوله: وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ... لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ، قال: اليوم قبل خروج القائم من شاء قبل الحق وتقدم إليه ومن شاء تأخر عنه...)، امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمودند: **(به قبل از خروج قائم اشاره داشته که هر کس خواست قبل از حق به آن ملحق شود و هر کس نخواست از آن به تأخیر افتد).** بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۳۲۵ - ۳۲۶.

۵۳.....۱

نخستین مهدیین و یمانی موعود هستم).<sup>(۱)</sup>